**ام ایمن**ل

**بانوی از عصر پیامبر**ص

**ترجمه‌ی کتاب** حاضنة رسول اللهص

**تألیف:**

**محمد حسن بریغش**

**ترجمه:**

**فریده شه‌بخش**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | ام ایمن بانوی از عصر پیامبر | | | |
| **عنوان اصلی:** | حاضنة رسول الله | | | |
| **نویسنده:** | محمد حسن بریغش | | | |
| **مترجم:** | فریده شه‌بخش | | | |
| **موضوع:** | اهل بیت، صحابه و تابعین | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[سخن مترجم 3](#_Toc341362584)

[پیشگفتار نویسنده 5](#_Toc341362585)

[گشت و گذاری با واقعیت 8](#_Toc341362586)

[دایه نوزاد 13](#_Toc341362587)

[ام ایمن و اسلام 16](#_Toc341362588)

[خانواده ام ایمن 20](#_Toc341362589)

[هجرت به مدینه 34](#_Toc341362590)

[در میدان جهاد 42](#_Toc341362591)

[ویژگی‌های برجسته برکه 52](#_Toc341362592)

[ام ایمنل پس از درگشت پیامبر**ص** 60](#_Toc341362593)

[منابع 66](#_Toc341362594)

سخن مترجم

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی.

اما بعد:

زن موجودی است که خدا او را در صحنه‌هایی از حوادث گیتی، صبورترین، با وقارترین و شجاع‌ترین انسان‌ها قرار داده و مقام زن را چنان بالا برده که نبی مکرم اسلام در مورد شأن زن فرموده‌اند: «الجنة تحت أقدام الأمهات»([[1]](#footnote-1)).

آری، زن در عصری از عصرها و در صحنة از صحنه‌ها، دارای بالاترین مقام بود؛ زنانی چون مریم، آسیه، سمیه، خدیجه، عایشه، فاطمه، ام ایمن، ام سلمه و... شیر زنانی بودند که اسلام و شعایر اسلام را با تمام وجود پذیرفتند و در راه حفظ آن از تمام خواسته‌ها و نیازهای مادی خود دست کشیدند.

چنین زنانی شایسته اند تا الگو و راهنمای دختران و زنان جامعه امروز باشند. آری، چنین زنانی باید الگوی دختران امت نبی مکرم اسلام باشند، نه زنانی رقاصه و تن فروش، که در بازار شهوت رانی مردان تن خود را به نمایش می‌گذارند و در منجلاب فساد و تباهی، خود و جامعه را به انحطاط و هلاکت می‌کشانند.

دختران جوان و نوجوان امروزی که در معرض هجوم فرهنگی کفار و دشمنان اسلام قرار دارند، باید با چشمانی باز و ذهنی آگاه زندگی‌نامه زنان صدر اسلام را مطالعه و بررسی کنند و تمام فراز و نشیب‌های زندگی آنان را برای خود الگو قرار دهند تا بتوانند از چنگال خون آشام شیاطین زمین نجات یابند.

اما کتابی‌که اینک در دست دارید زندگی‌نامة زن نامی اسلام، ام ایمن است؛ زنی که پیامبر اکرمص در مورد شأن و منزلتش فرمودند: «أُمُّ أَيْمَنَ أُمِّي بَعْدَ أُمِّي».

زنی که باید تمام دختران جوان امت نبی اکرمص، زندگی او را مطالعه و بررسی کنند و آن را با زندگی خود تطبیق دهند تا راه نجات و کامیابی را از راه هلاکت و ناکامی باز شناسند.

در پایان از خداوند متعال مسئلت دارم که ترجمة این کتاب را ره توشة برای سرای باقی قرار دهد و مولف، مترجم، ناشر و تمام کسانی‌که در نشر و ترجمه آن تلاش کرده‌اند مورد لطف و رحمت خویش قرار دهد.

**(فریده شه‌بخش)**

پیشگفتار نویسنده

زمانی‌که سیرت پیامبر اکرمص و زندگینامة صحابه را می‌خواندم احساس کردم در آنها گنج‌هایی نهفته است که نیاز مبرم به استخراج و شناخت مجدد دارند؛ زیرا سیرت پیامبرص و زندگینامه صحابه، قصه‌ها و حکایات معمولی نیستند بلکه صورت تطبیقی و واقعی هستند که در سایة عقیده، انسان را از پایین‌ترین درجات سوی بالاترین مدارج معنوی صعود می‌دهند.

اسلام امت واحد و تمدن کامل را برای جامعة بشری طرح ریزی کرد. این روش و تمدن نیاز داشت تا بین فرد و خانواده و کل اجتماع هماهنگی و تطابق وجود داشته باشد. بنابر این با تطبیق عملی، آن را به مرحلة اجرا در آورد.

مسلماً بازنگری سیرت پیامبر اکرمص و زندگی‌نامه صحابه ما را به حیاتی مهم و اساسی و روشی واقعی می‌رساند و انسان را در سایة عقیده به حرکت در می‌آورد. هنگام مطالعة کتاب‌های سیرت و زندگی‌نامه باید دقت نظر زیادی داشته باشیم، تا فاصلة سال‌ها و قرن‌ها را طی کنیم و خود را در آن سال‌ها احساس کنیم و صورت انسانی را ببینیم که تمام قلب و اندیشه و اعضا و جوارحش را تسلیم خداوند کرده است و به رنگ اسلام در آورده است، تا سرانجام به مدد آن خود را از واقعیت آمیخته با ضعف، شکست، دوری از خداوند، مسئولیت گریزی و تمایل به نعمت‌های زایل شوندة دنیا و تعلق به مــــادة فانی، به حیاتی آمیخته با انسانیت و بزرگواری منتقل کنیم؛ همان حیاتی‌که خداوند متعال برای انسان بر روی زمین خواسته است. وضعیتی‌که این امت شکست خورده، در آن به سر می‌برد؛ ما را به گریستن و اندوهناکی فرا می‌خواند و فتنه‌ها و آشوب‌هایی که ما را در حصار خود در آورده، سرشار از تند بادها، رسوایی‌ها و فریب‌هاست. به همین سبب ما نیاز به بیداری واقعی داریم؛ بیداریی که این وضعیت را از بین ببرد و ما را برای به دست آوردن آن عزت واقعی‌که خداوند بدان بسیار تأکید کرده آماده کند:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِين﴾ [المنافقون: 8].

«عزت (و قدرت ) از آن خدا و فرستادة او و مؤمنان است».

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعِزَّةَ فَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ [فاطر: 10].

«هر کسی عزت (و قدرت) می‌خواهد (باید بداند که) هر چه عزت و قدرت است از آن خداست».

آری، راه عزت این است که به سوی پروردگار باز گردیم؛ درست به سان بازگشت مؤمن باورمند یقین و بازگشت فرد مطمئن به وعده پروردگار، بازگشت انسان مقتدر و درست‌کار که همچون پیامبرص و اصحاب بر می‌خیزد تا رسالت را به دوش گیرد. احساس می‌کردم که بازنگری و مطالعة صورت واقعی صحابه، فرد مسلمان را به سوی یقین می‌کشاند؛ زیرا زندگی واقعی نیاکان ما را می‌بیند که چگونه با اسلام از حیات زبونی و خواری به حیات عزت و پیروزی منتقل شدند.

اما زن امروز، مثل دیروز دارای اهمیت است؛ زیرا اساس و پایه صلاح یا فساد اجتماع، زن است. در طی سده‌های متمادی مسئولیت سنگین پرورش نسل‌ها و رشد جامعه برعهده زن بوده و بدین سبب مورد توجه همگان بوده است. زمانی‌که ما این موضوع را فراموش کردیم، دشمنان به زنان روی آوردند و اندیشه و روش زندگی و سلیقه‌های آنان را متفاوت با روش فطرت پاک، شکل دادند و زندگی فریبنده و فتنه انگیزی را برای آنان فراهم ساختند و بت‌ها و تندیس‌ها و راه‌هایی برایشان گذاشتند تا آنانرا از اطاعت خدا باز دارند و در درون آنان وسوسه‌های شیطانی و شک و تردید و اوامر باطل را دمیدند؛ تا سرانجام زنان تبدیل به راه ورود دشمنان به جوامع اسلامی و بستر فاسد سازی آنها شدند.

بنابر این، لازم است که ما به تک تک زنان و فرهنگ و تربیت آنان توجه کنیم و راه درستی را برای آنان فراهم کنیم و آنان را سرفراز و روش به سامانی بگذاریم تا برای پذیرش مسئولیت آماده شوند و مسئولیت رسالت را باری دیگر بر عهده بگیرند و راه بازگشت به سوی شریعت خداوند را آغاز کنند. مادام که خانه‌ها وخانواده‌ها مستحکم نشوند و در جامعه، این اماکن ایمن و خانه‌های مؤمن پانگیرند، بازگشت جامعه به زندگی اسلامی و اطمینان آن به شریعت خداوند امکان‌پذیر نخواهد بود.

این نوشتار و جز آن که در مورد زن نوشته شده است، کوششی است برای نهادن چند خشت در ساختمان کاخی باشکوه و دادن صورتی‌که زن می‌تواند در آن الگو خود را بیابد. از خداوند امید آن دارم که این اثر را از من بپذیرد و در درگاه خویش قبول فرماید.

والحمدلله رب العالـمین

گشت و گذاری با واقعیت

در عصر حاضر، هر روز در رسانه‌های گروهی چهره بسیاری از زنان مشهور را پیش روی ما می‌گذارند؛ اما از میان زنان، بیشتر زنانی را پیش روی ما می‌گذارند که در جهان هنر، بازیگری، رقص، خوانندگی، موسیقی و ... قدم گذاشته‌اند، یا زنانی‌که شرکت‌های تبلیغاتی و مؤسسات فریبنده، در زمینة عرضة مدهای لباس، تبلیغات برای وسایل آرایشی و رفاهی و صنایع تجملاتی، مؤسسات صنایع دستی و مناطق سیاحتی و تفریحی یا در مسابقه‌های ملکة زیبایی و... آنان را ارائه می‌کنند.

گاه نیز داستان‌های زنان و مردان قهرمان و ماجراجو و رمانهای عشق و عاشقی و مشکلات زنان نوجوان، عرضه می‌شوند. در این داستان‌ها روی توجیه گناهان و انحرافات و مظلوم جلوه دادن گنهکاران پافشاری می‌شود.

زن را خیلی کم، در حوزه‌های درست تربیت و دانش و نوآفرینی راستین و مفید برای جوامع یا اثر گذار در بستر پیشرفت و ساختن جامعه، می‌توان یافت.

من نمی‌گویم که زن توانایی نوآفرینی ندارد، یا اصلاً در حوزة تربیت و فضایل انسانی وعلم و پیشرفت راستین نقشی ندارد، یا اینکه دنیا به پایان رسیده و دیگر نمی‌توانیم نام‌های زنان فاضل و مربی و مجاهد و عالم را بشنویم.

اما پدیدة که نگاه‌ها را به خود متوجه می‌کند و بایستی در برابرش وادرنگید و به مطالعه‌اش پرداخت و به خطرهای آن پی برد، تصویری است که از آن در صفحات رسانه‌های دیداری و شنیداری و نوشتاری دیده می‌شود. اگر ما یک مثال از آن را به طور کامل بیان کنیم، دلیل این اوضاع را در جامعه به خوبی می‌شناسیم و به خوبی علت حضور زن را در این جوامع دریابیم.

اگر ما به تعدادی از مجلات چاپ شده نگاهی بیندازیم می‌بینیم مجلاتی‌که به زنان اختصاص دارد چند برابر مجلاتی است که به مردان اختصاص دارد، با توجه به اینکه دیگر مجلات، موضوع زن را از مسایل ثابت و خاص جدا نمی‌کنند. اگر نگاهی به برنامه‌های رادیویی بیندازیم به وضوح می‌بینیم که توجه آنها نسبت به زن بیشتر از مرد است.

اگر نگاهی به سریال‌ها، فیلم‌ها و برنامه‌های مشابه (مثل مصاحبه‌ها) بیندازیم می‌بینیم بیشتر آنها پیرامون زن می‌چرخند.

اگر صفحات جراید و مجلات را ورق زنیم، یا اینکه پیام‌های بازرگانی و تبلیغات تصویری را دنبال کنیم، می‌بینیم بیشتر آنها به زن اختصاص دارند و پیرامون دغدغه‌های زن می‌چرخند و زن نقش اول را در آنها بازی می‌کند.

این ثمره واقعی و چهرة حقیقی یک زن نیست؛ زیرا زن انسانی دارای مزایا، ویژگی‌ها و مشخصه‌هایی است که بشر نمی‌تواند آنها را با تمام وسایل خود تغییر دهد، یا از کار بیندازد یا از اهمیت آنها بکاهد.

این چهرة آن زنی نیست که خداوند متعال خواسته و بدان فرمان داده مردمان را، اعم از زن و مرد، بدان سو جهت داده است. در پس این وارونه‌سازی‌ها در دنیای زن، مردمانی اهریمن صفت ایستاده اند که چرخ تحولات را در دست دارند. آنان برای ساختن رخ‌دادها و تحقق اهداف خویش، در پس پرده ایستاده‌اند.

آنان هرگز نمی‌خواهند زن جایگاه حقیقی خود را در زندگی به دست آورد و در کنار مرد، بار مسئولیت‌های زندگی را برعهده گیرد. نمی‌خواهند هیچ زنی ویژگـــی‌ها و امتیازاتی که شأن و منزلتش را بالا می‌برد، داشته باشد و در کنار مرد امر خلافت و جانشینی زمین را بر عهده بگیرد، خلافتی که خداوند متعال در مورد آن می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَة﴾ [البقرة: 30].

«زمانی‌که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی قرار می‌دهم...».

آنان نمی‌خواهند زن، مادری برای زندگی بشر و سازندة نسل‌های آینده و مردان نابغه باشد. نمی‌خواهند در جایگاه مادر، همسر، دختر و خواهر قرار گیرد، بلکه می‌خواهند تبدیل به کالایی خریدنی و فروختنی و راهی برای رسیدن به اهداف دنیوی و مقاصد پلید و شوم شود، کالایی ارزان که طبق قوانین تجارت شیطانی، آن را به راحتی بگیرند و بعد از مدتی به دور اندازند.

می‌خواهند زن در نقش مردان ظاهر شود، ـ در حالی‌که او زن است و نمی‌تواند آفرینش خدا را تغییر دهد ـ و بکوشد تا جایگاه مردان را اشغال کند؛ چون زن برای رسیدن به نقشه‌های شیطانی فرمان‌پذیرتر است. می‌خواهند او در مقام رقیب و دشمن مرد، ظاهر شود تا سرکردگان از راه نیاز و زیر چتر کار و وظیفه و اغوا، به خواسته‌های خود برسند و کامجویی کنند.

همچنین می‌خواهند، زن در جنبه‌های فریبندگی و حیله‌گری و تحریک غرایز جنسی و پیشاپیش آشفتگی‌های اجتماعی و انقلاب‌ها و فراخوان به سوی آزادی از هر قید و بندی آزاد گردد[[2]](#footnote-2).

تاریخ اسلامی در گذشته و حال سرشار از اسامی زنان بزرگ‌وار، مؤمن و پاک سرشتی است که در جایگاه فضل و زهد و در میدان‌های جهاد و فداکاری ظاهر شده‌اند و در محافل دعوت به سوی خدا و ندای حق و حفاظت از راست روی جوامع، نقش داشته‌اند. این زنان در مواضع حساس تاریخی و رخ‌دادهای بزرگی که سرنوشت ملت‌ها و فرجام جوامع در آنها رقم می‌خورده و مردم در باب آنها به راه‌های گوناگون می‌رفته‌اند، پا به عرصه نهاده‌اند.

اما این شخصیت‌ها از انظار نسل‌های کنونی پنهان شده‌اند وشرح حال آنان تبدیل به حکایاتی چند برای شنیدن یا پر کردن اوقات فراغت شده‌اند، یا اینکه داستان آنان را فقط برای تسلی وسرگرم کردن کودکان بیان می‌کنند. جای بیان شخصیت این بانوان بزرگ و نامی را غوغای پر زرق و برق رسانة گرفته است، تا حقایق نهان شوند و مردم در جست و جوی هدایت به بی‌راه روند.

این حقایق ما را به بیان چهره‌های راستین و تابناک زن عفیف و خردمند عرب وا می‌دارد، زنی که شرف و آبرویش را حفظ کرد، پسرانش را با فضیلت و بزرگ منشی تربیت کرد و شوهر و جامعة اطرافش را از فساد و تباهی و نافرمانی حفاظت کرد. همین حقایق ما را به سوی بیان چهرة راستین زن مسلمانی وا می‌دارد که ویژگی‌ها و صفات زنانه‌اش را و فطرت پاکش را حفاظت کرده، و مسئولیت بزرگ رسالت را حمل کرده و در مقابل تمام سختی‌هایش ایستاده است و در تاریخ دور و دراز خود چهرة روشن از زنی باقی گذاشته که آنچه را خدا به او ارزانی داشته ارج می‌نهد و آنچه را خدا از او برای خیر خودش و خیر تمام آدمیان خواسته، انجام می‌دهد. به راستی بیان چنین شخصیــــت‌هایی مسئولیت بزرگی است، که مسلمانان هر کجا باشند بار آن را بر دوش دارند تا این نمونه‌های راستین و زنده را برای زن در بستر تاریخ و در سایة شریعت خداوند بیان کنند. شخصیت زنده و گویایی را با تمام جوانبش در میدان‌های مختلف و فعالیت‌ها و تخصص‌های گوناگون ارائه کنند. بدین گونه بایستی زن معاصر در مقابل آن بایستد و بیندیشد، تأمل کند، اندرز گیرد، حقایق را بیابد، سره را از ناسره بازشناسد و راه چنین الگوهایی را در پیش گیرد.

بیان درست چنین نمونه‌هایی، آن هم با روشی‌که واقعیت را همچون نمونه‌های زنده و کار آمد به تصویر بکشد، نه مانند متن‌ها و داستان‌های کهنه و پوسیده، برای نسل جدید مخصوصاً زنان، فضایی را فراهم می‌کند که بتوانند خود را با آگاهی و حقیقت مسلح کنند و انبوه شک و تشویش‌ها را از فطرت پاک‌شان بزدایند و پردة باطل را از برابر چشم‌هایشان کنار زنند و در راه مستقیم قدم بردارند و با خیزابه‌ی یورش‌های پیوستة که علیه دین، ارزش‌ها، شریعت و میراث صورت پذیرفته، رویاروی شوند.

افزون بر آن، بیان آنها به این ترتیب برای نسل‌های جدید زمینه را فراهم می‌کند تا با حقایق مسلح شوند و یاوه‌های دشمنان را کشف کنند. نقشه‌های آنان را خنثی وعلیه فتنه‌های آنان مبارزه کنند.

شاید ارائة چنین چهره‌های زنده و تابناک زنان مسلمان به این جوامع راهی برای حفاظت جامعه و خانواده‌های ما باشد، به روشن کردن راه یاری رساند، طوفان‌های کشنده را باز دارد و گل‌دسته‌های الگو پردازی و هدایت‌گری در راه دور و دراز را برافروزد.

دایه نوزاد

ام ایمن از جمله زنانی بود که هیچ کس به آنان توجه نمی‌کند. ام ایمن زنی حبشی بود که در جاهلیت کنیز مادر رسول اکرمص، آمنه بنت وهب، بود، بعد از آن کنیز پیامبر بود تا آنکه حضرت او را آزاد کرد.

اسمش برکة بنت ثعلبه بن عمرو بن حصن بن مالک بن سلمة بن عمرو بن نعمان بود و به ام الظباء معروف بود[[3]](#footnote-3).

در دوران جاهلیت خدمت‌کار مادر رسول اللهص بود و در کارهای منزل به او کمک می‌کرد. رسول اکرمص در مورد او می‌فرماید:

«أم أیمن أمي بعد أمي».

«بعد از مادرم ام ایمن مادرم است»[[4]](#footnote-4).

ذهبی می‌گوید: ام ایمن کنیزی حبشی بود که از پدر رسول اکرمص به او ارث رسید و زمانی‌که رسول اکرم با حضرت خدیجه ازدواج کرد، او را آزاد ساخت[[5]](#footnote-5).

ابونعیم در دلائل النبوة می‌گوید: ام ایمن کنیز خواهر خدیجه بود، که او را به رسول اکرم بخشید و پیامبر نیز او را آزاد کرد.

امام بخاری و مسلم و ابن سکن از زهری روایت کرده‌اند: ام ایمن کنیز پدر پیامبر، عبدالله بن عبد المطلب بود. بعد از در گذشت عبدالله، او را پرورش داد و بزرگ کرد[[6]](#footnote-6).

منابع تاریخی تأیید دارد که ام ایمن کنیزی به نام برکه بود. وی با مال خریده شد و به مکه آورده شد تا در خانه‌های آنجا زندگی کند. این لطف خدا بود که وی در خانة آمنه زندگی کند، در خدمت و کمک او باشد، سرپرستی فرزندش را بر عهده گیرد، پرورش بهترین مولود روی زمین را انجام دهد و بعدها نزد پیامبر اکرمص زندگی کند.

او یکی از کنیزانی بود که در خانه‌ها خدمت می‌کردند، فرمان سروران خود را اجرا می‌کردند و هر کاری که مالک‌شان به آنان امر می‌کرد با شوق و علاقه انجام می‌دادند و از زیر بار کارهای سنگین شانه خالی نمی‌کردند، نه شکوه می‌کردند و نه از کار کردن امتناع می‌ورزیدند. خداوند متعال از میان آنان برکة را انتخاب کرد، که در کودکی پیامبر، سرپرست و دایه‌اش باشد و به او خدمت کند و در کارها به او کمک کند و به جای مادرش باشد.

ام ایمن پیامبرص را دوست می‌داشت و نسبت به او مهربان و با محبت بود. پس از اینکه پیامبر اکرمص در سن شش سالگی مادرش را از دست داد، ام ایمن احساس کرد که خداوند متعال به او مسئولیت بزرگی سپرده است.

بنابر این، در جایگاه مادر دوم پیامبر قرار گرفت و محبت، عطوفت، توجه و اهتمام ورزیدنی که لازمه آن بود، برایش فراهم کرد.

خدمت ام ایمن در خانة رسول اکرمص به عنوان کنیزی‌که در خانه آقایش خدمت می‌کند، نبود، بلکه وی احساس می‌کرد که از مقام و شرف بزرگی برخوردار شده و بایستی تمام توانش را برای رعایت و پرورش وی بکار ببرد و با تمام وجود با او محبت و مهربانی کند.

کودک نیز این حقیقت را درک کرد. هنگامی‌که محبت، رعایت و شفقت ام ایمن را می‌دید، احساس می‌کرد بعد از مادرش او مادر وی است.

پیامبر اکرم پس از اینکه خداوند متعال به او امانت رسالت را سپرد در مورد ام ایمن فرمود: «أم أیمن أمي بعد أمي».

بهترین پاداش را به کنیز مملوکش داد. پس از ازدواج با حضرت خدیجه او را آزاد کرد و همیشه از روی وفاداری و نیکی به مادر مهربانش و دایة مؤمن و صادقش و کسی‌که قابلة او بود و در کودکی بر محمد ص حق داشت[[7]](#footnote-7) وی را مراعات می‌کرد و او را « ای مادر » صدا می‌زد[[8]](#footnote-8).

پس از اینکه به او وحی نازل شد و به مقام نبوت نایل آمد، به ام ایمن نگاه می‌کرد و می‌فرمود: «هذه بقیة أهلي»[[9]](#footnote-9).

«این یادگار بازماندة خانواده من است».

آری این وفاداری مردی بزرگ‌وار نسبت به کنیز خدمت‌کار خویش است. اخلاق نیک کسی است که قدر محبت مردم را می‌داند، خادمش را خوار نمی‌شمارد و بر کنیزش فخرجویی نمی‌کند و فضل و اخلاص و گذشت او را فراموش نمی‌کند و با او به مهربانی و نیکی و مهرورزی رفتار می‌کند؛ چون او را مانند مادرش مراعات و سرپرستی می‌کرد و مثل فرزند دوستش می‌داشت. پیامبرص نیز در قبال نیکی و تکریم و مهربانی‌اش را با آزاد کردنش به او داد، با بزرگی و عزت او را نزد خود باقی گذاشت و با او مثل مادرش که او را به دنیا آورده بود، رفتار کرد.

ام ایمن و اسلام

از هم صحبتی ام ایمن با رسول خداص چهل سال می‌گذشت؛ ام ایمن او را از زمانی‌که نوزادی کوچک و یتیمی شیرخوار و کودکی دوست داشتنی بود، می‌شناخت و نیز هنگامی‌که تبدیل به جوانی رعنا، راست‌گو، درستکار و پاکدامن شد، نیز با او همراه بود.

این همان محمد بود که طی سالیان دور و دراز، مردم مکه، اخلاق رفیع و عفت، حسن خلق، شجاعت، مردانگی و صفات بزرگمندانه‌اش را می‌شناختند، و در میان مردان، فردی بی‌نظیر و برجسته بود.

مردم مکه از او تعریف و تمجید می‌کردند و به امانت داری و اخلاق کریمانه‌اش اعتراف داشتند و او را محمد امین می‌نامیدند. بعد از این مراحل بود که او به نبوت مبعوث شد. چهل سال می‌گذشت. ام ایمن پیامبر اکرم ص را در زمان کودکی و جوانی و کهولتش در خصوصی‌ترین مسایل و رفتار وی با خانواده و مردم، مشاهده می‌کرد. قبل از ازدواج و بعد از ازدواج او را دیده بود. می‌دید که مردم مکه چگونه رفتار و صفاتش را به پاکی و والایی توصیف می‌کنند، و همچنین می‌دید که چگونه خدیجة ثروتمند، نجیب زاده و اشرافی او را از میان مردان دیگر انتخاب کرد و به همسری برگزید و در ازدواجش سعادتمند‌ترین زن شد.

او را در سلوک و رفتارش با مردم می‌شناخت تا آنکه سرانجام مطمئن شد او گونة دیگر و متفاوت است. هر مقدار که شناختش نسبت به پیامبر زیاد می‌شد و تمام جوانب اخلاق و رفتار او را بررسی می‌کرد، به یقین می‌فهمید که محمد امین (ص) از مردان دیگر، متمایز و جداست. افراد فامیل و غیر فامیل از زمانی‌که نسبت به او شناخت پیدا می‌کردند، یقین‌شان نسبت به برتری و فضیلت او زیاد می‌شد. هرگاه که جنبه‌هایی از شخصیت او برای‌شان آشکار می‌شد، بیشتر شیفتــه‌اش می‌شدند و بیش از پیش بزرگش می‌داشتند.

محمد امین(ص) شخصی بی‌نیاز از مادیات دنیا بود. همیشه دل به آسمان داشت. هر نیکی و احسانی را بزرگ می‌شمرد. هر صاحب حقی را دادرسی می‌کرد و از سرچشمه هر بدی و ظلم و شرارتی جلوگیری می‌کرد. ام ایمن همة آنها را می‌دید و با چشمان بینا و قلب بیدارش مراقبش بود.

هر روز قصه‌ها، حکایات و صحبت‌ها و گفتگوهایی را مردم مکه نقل می‌کردند. گویا مکه آبستن اتفاق بزرگ و جدیدی بود. روزی اتفاقی‌که شعله‌های صحبت و پرسش را برافروخت، او را به هوش آورد. مردم شروع به نقل اخبار محمد امین کردند، اخباری‌که می‌گفت از طرف خدا به او وحی شده و اینکه او فرستادة خدا به سوی مردم است. محمد دعوت مردم را به سوی دین جدید و پرستش خداوند یکتا و کنار نهادن بت پرستی، آغاز کرد.

بگو مگو و توجه در مورد محمد(ص) و دین جدید او رو به فزونی نهاد. دشمنان نیز دشمنی خود را آشکار کردند.

اما ام ایمن به آنچه در مورد محمد امین(ص) می‌شنید رشک می‌برد؛ زیرا محمد(ص) کسی بود که از دروغ گفتن نفرت داشت و امکان نداشت که سخن دروغین را به خداوند نسبت دهد.

محمد امین(ص) کسی بود که از هر پستی‌ای خود را دور نگه می‌داشت و امکان نداشت در مورد اخباری که به عقیدة مردم و ایمان به خدای زمین و آسمان بستگی داشت، دست به پستی زند.

زمانی‌که پیامبر اکرمص به حضرت خدیجهل خبر وحی را داد، او نیز در کنارش ایستاد، او را تصدیق کرد و به دین جدید و رسالت پیامبر ایمان آورد. ام ایمن نیز در کنار رسول خدا ایستاد و به رسول اکرمص و رسالتش ایمان آورد و یقین داشت که این انسان راست‌گو و درست‌کار از جانب خداوند برگزیده شده تا پیامبر این امت باشد و بار سنگین رسالت را با راستی و پایداری حمل کند.

او همراه با پیشکسوتان اندکی که در مورد پیامبر اکرمص در دل‌شان شک و تردید راه نداده بودند، ایمان آورد، کسانی مثل خدیجه بنت خویلد، حضرت ابوبکر صدیق، علی بن ابی طالب و زید بن حارثه که در مورد تصدیق پیامبر و ایمان به او تردیدی به دل خود راه نداده بودند. او شکیبا و استوار همراه آن گروه اندک در کنار پیامبر در مقابل طغیان قریش و شکنجه‌های آنان ایستادگی کرد. حضرت خدیجهل و بقیه زنان مسلمان به مردان دل‌داری و پایداری می‌دادند و برای زنان قریش اساس دین و عقیده را بیان می‌کردند و آنان را برای دخول به اسلام تشویق و ترغیب می‌کردند و از آنان می‌خواستند سرکشی قریش و آزاری‌که به محمد(ص) و یارانش می‌دادند، ناخوشایند بدانند. آخر آنان به سوی خداوند متعال و ترک بت‌هایی که ضرر و نفعی ندارند، دعوت می‌کردند و مردم را به سوی مکارم اخلاق، احترام گذاشتن به مردم ـ هر رنگ و نژادی‌که داشته باشند ـ و ظلم ستیزی و مبارزه با بدی وشرارت ـ از هر انسان شریف و دارای هر رنگ و نژادی ـ فرا می‌خواندند.

همچنین زنان صحابه وظیفه داشتند که در صفوف زنان قریش و در خانه‌هایشان نفوذ کنند. دعوت آنان مثل هجوم رسانة و آگاهی بخشی اجتماعی بود. در اعماق جامعة جاهلی نفوذ می‌کند. صلابت و سرکشی آن جامعه و مقاومتش در برابر دین جدید متزلزل می‌کند و برای گشودن مرزها و مراکز داخلی آن، جهت شرح آموزه‌های دین و قانع کردن بسیاری از آنان به پذیرش عقیدة ربانی، به فعالیت می‌پردازد.

این کوشش‌های دعوی و تبلیغی موفقیت آمیز بود. بسیاری از زنان قریش دین جدید را به طور سری و علنی قبول کردند. سلسله دعوت و تبلیغ زنان مؤمن گسترش یافت. زنان مؤمن در تمام خانواده‌ها به قانع کردن پدران و برادران و همسران‌شان مشغول بودند و آنان را به سوی اسلام دعوت می‌کردند.

اگر چنین نتیجة نمی‌داد، دست کم برای سبک ساختن خشم خروش جاهلان و دشمنی آنان با دین جدید و مبارزه با محمد(ص) و یارانش، تلاش می‌کردند. یک نقش دعوت‌گرانة آرام، که خدیجه و ام ایمن و دیگر زنان مسلمان در زمان سختی و درست هنگامی‌که مردان به میراث نیاکان دل بسته بودند، بدان دست یازیدند.

خانواده ام ایمن

در مورد ام ایمن مباحث زیادی یافت نمی‌شود. وضعیت تعدادی از صحابة پیامبر اکرمص چنین است که تاریخ نویسان در مورد آنان و نحوه زندگی‌شان بحث زیادی ارائه نکرده‌اند. ام ایمن نیز از جمله کسانی است که در مورد برخی ازجنبه‌های زندگی او اخبار دقیق و موثقی یافت نمی‌شود.

ام ایمن در کنار پیامبر اکرمص زندگی می‌کرد و رسول اکرمص او را بسیار گرامی می‌داشت و چنان که مستحق بود مراعاتش می‌کرد و با او چنان رفتار می‌کرد که پسر نسبت به مادرش رفتار می‌کند. بدین سان پیامبر اکرم برای آدمیان نمونـة از انسان خوب ارائه کرد که با کسانی‌که در خانه‌ها خدمت و فرزندان خانواده‌های شریف را سرپرستی می‌کنند، چگونه بایستی رفتار کرد. حضرت با او مانند خادمی خوار و حقیر رفتار نمی‌کرد. هرگز ام ایمن احساس نکرد در آن خانه به عنوان خادمی حقیر خدمت می‌کند، بلکه پیامبر اکرم شأن و منزلت او را بالا برد و جزو زنان عالی‌قدر صحابه و دایة پیامبر اکرم و سرپرست خانـه‌اش قرار گرفت.

پیامبر اکرمص بعد از اینکه آزادش کرد، او را به ازدواج عبید بن حارث در آورد، ام ایمن از حارث دارای پسری به نام ایمن شد و بعد از عبید بن حارث، زید بن حارثه بن شراحیل، غلام آزاد شدة پیامبر اکرم با او ازدواج کرد. شرح حال عبید بن حارث در تاریخ به طور مفصل بیان نشده است. او عبید بن زید بن عمرو بن بلال بن أبی الحرباء بن قیس بن مالک بن سالم ابن غنم بن عوف بن خزرج بود[[10]](#footnote-10). قبل از بعثت زمانی‌که عبید به مکه آمد و در آنجا اقامت کرد، پیامبر اکرم برکه را به ازدواج او در آورد. سپس عبید همراه برکه به مدینة منوره عزیمت کرد و دارای فرزندی بنام إیمن شد. پس از مدتی‌که عبید درگذشت، برکة همراه پسرش به مکه آمد و در خانة پیامبر اکرم اقامت کرد[[11]](#footnote-11).

بعد از بعثت، نبی مکرم اسلام برکة را به عقد زید بن حارثه که آزاد شده و دوستش بود، در آورد. از او دارای فرزندی به بنام اسامه شد. ام ایمن همراه همسرش که دوست و دوست دار پیامبر خدا بود، در خانة حضرت باقی ماندند، تا اینکه زید بن حارثه در غزوة موته در سال 8 ﻫ. به درجه شهادت نایل شد. طبق برخی از روایات عبید بن زید یا عبید بن عمرو در جاهلیت در گذشت و پسرش أیمن مسلمان شد و با رسول مکرم اسلام ملازم و هم‌صحبت بود، تا اینکه در جنگ حنین شهید شد[[12]](#footnote-12).

در مورد ایمن در قرآن چنین آمده:

﴿فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا﴾ [الکهف: 110].

«پس هر کس به دیدار پرودگارش امیدوار است، باید کار نیکو کند و در عبادت پروردگار خویش کسی را شریک نکند»[[13]](#footnote-13).

از ابن اسحاق روایت شده که: ایمن از جمله کسانی بود که در جنگ حنین همراه پیامبر اکرمص تا آخرین لحظات در میدان جنگ پایداری کردند[[14]](#footnote-14) تا شهید شدند. در معارف ابن قتیبه[[15]](#footnote-15) بیان شده: از جمله کسانی‌که در جنگ حنین پس از اینکه سایر مجاهدان فرار کردند، همراه پیامبر اکرم ص پایدار ماندند، حضرت علی بن ابی طالب و عباس بن عبد المطلب بودند. حضرت عباس در این جنگ مهار سواری رسول اکرم را گرفته بود و سنگ‌ها و تیرها را با سینه‌اش مانند سپری از رسول خدا دفع می‌کرد. رسول اکرم به او فرمودند:

«یا عم، ناد یا أصحاب سورة البقرة یا أصحاب السمرة».

«ای عمو، صاحبان سورة بقره و صاحبان سمرة را صدا بزن که برگردید».

دیگر کسانی‌که پایدار ماندند عبارت بودند از: ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب، و پسرش و فضل بن عباس بن عبد المطلب و أیمن بن عبید، پسر ام ایمن کنیز آزاد شدة رسول خدا و ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب ش[[16]](#footnote-16).

ایمن نیز در این غزوه به درجة شهادت نایل شد و به حق، فرزندی مؤمن و نیکوکار برای مادرش بود که سال‌ها نزد پیامبر اکرمص زندگی کرد ه بود.

**اما همسر ام أیمن**، **زید بن حارثه**، از جمله اصحاب بزرگ‌وار پیامبر خدا بود که قبل و بعد از رسالت همراه رسول اکرم زندگی می‌کرد و اخلاق، حسن معاشرت و صفات بزرگوارانه و همت بلند رسول اکرم را از نزدیک مشاهده کرده بود. این امر سبب شد او پیامبر اکرم ص را بر مادر و پدر و خانواده‌اش ترجیح دهد. این داستان در کتاب‌های سیره و تاریخ معروف است. حضرت خدیجه بنت خویلد، زید بن حارثه را خرید و به درخواست پیامبر اکرم او را آزاد کرد. زید بن حارثه در خانة پیامبرص زندگی می‌کرد تا اینکه خانواده‌اش او را پیدا کردند و نزد پیامبر ص آمدند و خواستند پسرشان را به آنان برگرداند. رسول اکرم در خواست آنان را اجابت کرد و فرمود: «مسئله را با او در میان می‌گذارم، اگر شما را انتخاب کرد دست او را بگیرید و ببرید».

بنابر این، زید را خواست وبه او فرمود: آیا اینها را می‌شناسی؟ زید پاسخ داد: بله، این پدرم و این برادرم و این عمویم است.

رسول خدا فرمود: «من چگونه دوستی برایت بودم؟»

زید گریست و گفت: «چرا در این باره از من پرسیدی؟»

پیامبر اکرم ص فرمود: «به تو اختیار می‌دهم اگر دوست داشتی به آنان بپیوندی و اگر می‌خواهی بمانی، پس بمان. من کسی هستم که خوب او را می‌شناسی».

زید گفت : «من غیر از تو کسی را انتخاب نمی‌کنم».

در این لحظه عمویش عصبانی شد و گفت: ای زید، آیا بندگی را در مقابل پدرت و عمویت انتخاب می‌کنی؟

زید گفت: قسم به خدا، بندگی نزد پیامبر اکرمص برای من محبوب‌تر است.

پیامبر اسلام فرمود: «شاهد باشید من وارث زید هستم و زید وارث من است»**[[17]](#footnote-17)**.

بنابر این، همواره به او زید بن محمد گفته می‌شد تا اینکه این آیه نازل شد:

﴿ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ هُوَ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِۚ فَإِن لَّمۡ تَعۡلَمُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَمَوَٰلِيكُمۡ﴾ [الأحزاب: 5].

«آنان را به نام پدران‌شان بخوانید که این کار در پیش خدا عادلانه‌تر است. اگر هم پدران‌شان را نشناختید، آنان برادران دینی و یاران شما هستند».

و نیز آیة:

﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٗا ٤٠﴾ [الأحزاب: 40].

«محمد پدر نسبی هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه فرستادة خدا و آخرین پیغمبران است و خدا از همه چیز آگاه است».

وآیة: ﴿وَمَا جَعَلَ أَدۡعِيَآءَكُمۡ أَبۡنَآءَكُمۡ﴾ [الأحزاب: 4].

«و فرزند خواندگان‌تان را فرزندان حقیقی شما قرار نمی‌دهد».

و زمانی‌که این آیه نازل شد:

﴿فَلَمَّا قَضَىٰ زَيۡدٞ مِّنۡهَا وَطَرٗا﴾ [الأحزاب: 37].

«هنگامی‌که زید نیاز خود را با او [ زینب بنت جحش ] به پایان برد [ او را طلاق داد]».

با این آیه اسم زید در کتاب خدا ذکر گردید و او به شرف و عزت و مقام بزرگی نایل شد. بخاطر این آیه بیشتر از هر چیز دیگری خوشحال بود. زمانی‌که پیامبر اکرمص آیه را قرائت کرد، زید در حالی‌که از خوشحالی می‌گریست، گفت:

«اَوَذکرتُ هنا لك؟».

«آیا آنجا [ در قرآن] ذکر شده‌ام».

با نازل شدن این آیه اسم زید جزء کلمات قرآن قرار گرفت که در طی سالیان در محراب‌ها تلاوت می‌شود و مردم دنیا زمانی‌که قرآن را قرائت می‌کنند، اسم او را نیز تلاوت می‌کنند. بهشتیان نیز چنین می‌کنند. همیشه نزد خداوند متعال اسم او به طور اختصاصی مذکور بوده است؛ زیرا قرآن کلام خداست و قدیمی و جاودانی و هرگز کهنه نمی‌شود. پس اسم زید در صحیفه‌های گرامی و پاک وجود دارد و فرشتگان نویسندة گرامی و نیک کردار آن را تلاوت می‌کنند. در حالی‌که اسم هیچ کدام از مومنان جز اسم پیامبران و اسم زید بن حارثه در قرآن ذکر نشده است. آیه ذیل:

﴿وَإِذۡ تَقُولُ لِلَّذِيٓ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ﴾ [الأحزاب: 37].

«و زمانی‌که برای کسی‌که خداوند بر او نعمت داده می‌گفتی».

اشاره بر این می‌کند که زید بن حارثه بهشتی است. در تفسیر این آیه مفسران یاد آور می‌شوند که خداوند متعال به زید بن حارثه نعمت ایمان داد که اشاره به این می‌کند که او از اهل بهشت است.

زید در میان مسلمانان دارای جایگاه شناخته شده بود. پیامبر اکرمص به او می‌فرمود: «تو برادر و یاور ما هستی».

هنگامی‌که پیامبرص اسامه فرزند زید را به فرماندهی یکی از گردان‌ها گماشت، بر جایگاه والای او پافشاری ورزید. در آن گردان شمار زیادی از بزرگان اصحاب وجود داشتند. برخی از مردم در امیر بودن اسامه اعتراض کردند. پیامبر اکرم فرمود:

«إِنْ تَطْعُنُوا فِى إِمَارَتِهِ فَقَدْ كُنْتُمْ تَطْعُنُونَ فِى إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ ، وَايْمُ اللَّهِ ، إِنْ كَانَ لَخَلِيقًا لِلإِمَارَةِ ، وَإِنْ كَانَ لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَىَّ ، وَإِنَّ هَذَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَىَّ بَعْدَهُ»[[18]](#footnote-18).

«اگر در امیر بودن اسامه اعتراض می‌کنید (جای تعجب نیست) قبل از این در مورد امیر بودن پدرش نیز اعتراض می‌کردید. قسم به خداوند متعال که او برای امیر شدن شایسته بود و محبوب‌ترین مردم نزد من بود و بعد از او این یکی (اسامة) محبوب‌ترین کس نزد من است».

زید بن حارثه این مقام بزرگ را با ایمان، صداقت و کردار نیک به دست آورد. او غلامی بود که خریده شده بود. سپس غلامی آزاد شده و ضعیف بود. پس آنچه را که پیامبر اکرم با برده و خادمش انجام داد، احدی می‌تواند انجام دهد؟

به راستی‌که او به انسانیت ارزش راستینی را ارزانی داشت و وی را فراتر از ارزش‌های نسب، ثروت و مقام، که استوار بر مسایل مادی است، قرار داد. اما انسان در هر عصری تابع قوانین و سنت‌هایی است که کرامتش را ذلیل می‌کنند و مهم‌ترین ویژگی انسانی‌اش را می‌ستانند و به جای آن ارزش‌های مادی به دور از ویژگی‌های خود انسان، می‌گذارند. امروزه انسانیت تابع نیروهای ستم‌گر جهانی شده است. این نیروها به نام نظام‌های اداری یا اقتصادی یا سیاسی به ملت‌ها همه گونه ذلت و خواری می‌چشانند. این حکومت‌ها قوانینی را برای مصلحت گروه خاصی وضع می‌کنند. آن گروه خاص بر سرنوشت مردم حکومت می‌کنند و دارای زندگی مرفة هستند، آنگاه با قید و بندهایی که به نام نظام و قانون و خواست ملت‌ها می‌سازند، مردم را به محاکمه می‌کشانند تا منافع خود را حفظ کنند. انسان‌هایی که از روش خدا دوری می‌گزینند و از روش‌های ساختة شیطان فرمان می‌برند، چه بیچاره‌اند و ملت‌هایی‌که راضی‌اند طبق قوانین خدایگان بشری حکومت کنند و از شریعت خداوند دور شوند، چقدر تباه خواهند شد! گفتیم که برکه نزد پیامبر اکرم جایگاه خاصی داشت. طوری‌که حضرت به او می‌فرمود: «ای مادر» و می‌فرمود: «این یادگار بازمانده خاندان من است».

او این مقام را تنها در سایة آنچه پیامبر اکرم از مهربانی و صداقت و عمق ایمانش دیده بود، به دست آورد. از این رو فرمود:

«من سَرّه أن یتزوج امرأة من أهل الجنة فلیتزوّج اُم أیمَن»[[19]](#footnote-19).

«کسی‌که خوشحال می‌شود با زنی بهشتی ازدواج کند، با ام ایمن ازدواج کند».

زید بن حارثه که محبوب پیامبر بود با او ازدواج کرد. این تکریم و بزرگی برای برکه بود که خانواده‌اش را بر پایة ایمان دوباره می‌ساخت و با زید بن حارثه نزدیک و هم صحبت می‌شد، کسی‌که سیره نویسان و تاریخ‌نگاران او را فرمانـدة شهید شدة پیامبر اکرم وصف کرده‌اند، نام او در سورة الأحزاب ذکر شده است، سرور آزادگان و از پیشکسوتان اسلام است، محبوب پیامبر خدا و پدر کسی است که محبوب پیامبر خداست. پیامبر اکرم تنها کسی را دوست می‌داشت که پاک و درای صفات ارجمند می‌بود. خداوند متعال هیچ کدام از اصحاب را با اسمش در کتاب خود ذکر نکرده، جز زید بن حارثه و عیسی بن مریم. عیسی علیه السلام به عنوان داوری عادل فرود می‌آید و در نماز، روزه، حج، ازدواج و تمام احکام دین به امت اسلام می‌پیوندد[[20]](#footnote-20).

صحابه کرام جایگاه زید بن حارثه و مقام او را در اسلام به خوبی می‌شناختند. حضرت عایشه ل بعد از درگذشت پیامبر اکرمص گفت:

«لو أن زیداً کان حیاً لاستخلفه رسول الله»[[21]](#footnote-21).

«اگر زید زنده می‌بود، حتماً پیامبر خداص او را جانشین می‌کرد».

در روایتی دیگر آمده است: «رسول اکرمص زید را همراه هر لشکری می‌فرستاد، او را فرمانده لشکر قرار می‌داد و اگر بعد از پیامبر اکرمص زنده می‌بود، او را جانشین می‌کرد»[[22]](#footnote-22).

زید بن حارثه درغزوة موته شهید شد، پیامبر اکرم ص زمانی‌که او را امیر لشکر قرار داد تا به جنگ روم برود فرمود:

«أمیر زید، فإن أصیب فجعفر، فإن أصیب فابن رواحة»[[23]](#footnote-23).

«زید امیر لشکر است، اگر شهید شد جعفر و اگر او نیز شهید شد، ابن رواحة امیر لشکراست».

در این غزوه نیز پیامبر اکرمص او را بر بقیه افراد مقدم کرد. زمانی‌که دو لشکر بهم رسیدند، زید پرچم را در دست گرفت و جنگید و مردم نیز همراه او جنگیدند تا اینکه با اصابت تیری به درجة شهادت نایل شد. غزوة موته، غزوة بزرگی بود. در مقابل3000 مسلمان بیشتر از100000هزار سرباز رومی قرار داشتند. زمانی‌که مسلمانان تعداد اندک خود و این جمعیت بزرگ را دیدند، توقف کردند و به مشورت پرداختند، و گفتند: برای پیامبر خدا نامة بفرستیم و او را از تعداد کفار خبر کنیم. رسول خدا یا برای یاری و نصرت ما افرادی را می‌فرستد و یا ما را به کاری دیگر فرمان می‌دهد که ما آن را انجام می‌دهیم.

عبد الله بن رواحه گفت: «ای قوم، بی‌شک آنچه را که ناپسند می‌دانید همان چیزی است که به خاطر آن خارج شده اید. اینجا شهادت است. ما با دشمن به مدد تعداد افراد زیاد یا قدرت و قوای جنگی نمی‌جنگیم، بلکه با آنان به مدد این دین که خداوند متعال ما را به سبب آن گرامی داشته، می‌جنگیم. پس بروید، جز این نیست که یکی از دو امر نیکو می‌رسد: یا پیروز می‌شوید یا شهید می‌شوید»[[24]](#footnote-24).

مردم پیش رفتند و با لشکر روم جنگیدند تا اینکه هر سه فرمانده آنان شهید شدند. زمانی‌که خبر شهادت زید، جعفر و عبد الله بن رواحه به پیامبر اکرمص رسید، برخاست و در شأن و منزلت آنان سخنرانی کرد. نخست از ذکر و فضایل زید آغاز کرد: «اللهم اغفر لزید، اللهم اغفر لزید- ثلاثاً – اللهم اغفر لجعفر وعبدالله بن رواحة»[[25]](#footnote-25).

بعد از اینکه زید شهید شد پیامبر اکرم به منزلش رفت و دختر زید را دید که می‌گریست. پیامبر اکرم چون اشک‌هایش را دید، چنان گریست که صدایش بلند شد. به پیامبر اکرم گفته شد: یا رسول خدا، این چه حالتی است؟ پیامبر اکرم فرمود: « این اشتیاق دوست نسبت به دوست است»[[26]](#footnote-26).

پیامبراسلامص فرموده است:

«دخلت الجنة فاستقبلنی جاریة شابة، فقلت لـمن أنت؟ قالت: أنا لزید بن حارثة».

«داخل بهشت شدم. با دختری جوان رو به رو شدم، گفتم: از آن چه کسی هستی؟ گفت از آن زید بن حارثه هستم»[[27]](#footnote-27).

آری، این همسر ام ایمن است که خوشحال شد با زنی بهشتی ازدواج کند. او بهترین همسر برای برکة بود، اسامة بن زید، محبوب پیامبر خدا و فرزند محبوب پیامبر خدا بود. در اسلام متولد شد و زمانی‌که پیامبر اکرم در گذشت، فقط بیست سال سن داشت[[28]](#footnote-28). اسامه نزد پیامبر اکرم جایگاه خاصی داشت؛ زیرا پدرش دارای فضیلت خاصی در اسلام بود و از پیشکسوتان و راستان در ایمان بود. به خاطر همین امتیازات از محبوب‌ترین افراد نزد رسول خدا بود. گویند زنی از بنی مخزوم (بنو مخزوم از بزرگان و اشراف قریش بودند) دزدی کرد. قریش این مسئله را مهم دانستند و با رسول اکرم صحبت کردند، تا رسول مکرم اسلام بر او حد جاری نکند، گفتند: «جز اسامه فرزند زید، محبوب پیامبر خدا، چه کسی جرأت دارد در این باره صحبت کند؟!»[[29]](#footnote-29).

صحابه به خوبی مقام ومنزلت اسامه بن زید را نزد پیامبر ص ‌دانستند. روایت شده که ابن عمر روزی در مسجد به مردی‌که پیراهنش را در گوشة از مسجد بیرون می‌کرد نگاه کرد و گفت «نگاه کن، چه کسی است، کاش او پیش من بود». شخصی به او گفت: «مگر او را نمی‌شناسی ای أبا عبد الرحمن؟ او محمد فرزند اسامه است». ابن عمر سرش را پایین آورد و با دستش به زمین زد و گفت: «اگر پیامبر اکرم او را می‌دید حتماً دوستش می‌داشت»[[30]](#footnote-30). منزلت و مقام اسامه به جایی رسیده بود که پیامبر اکرم او را در دعاهایش همراه با حسن و حسین ذکر می‌کرد، از اسامه بن زید روایت شده: پیامبر او و حسن را در آغوش گرفت و فرمود:

«اللهم أحبهما فإنی أحبهما»[[31]](#footnote-31).

«پرودگارا، آنان را دوست بدار؛ زیرا من آنان را دوست دارم».

آنچه بیان‌گر جایگاه او نزد پیامبر اکرم است اینکه پیامبر ص او را در واپسین لحظات حیاتش به فرماندهی لشکر بزرگی گمارد و فرمود: «برو به نام خدا». در این غزوه کلیة مهاجران پیشکسوت شرکت کرده بودند، از جمله عمر بن خطاب، ابو عبیدة، سعد بن أبی‌وقاص، سعید بن زید و غیره. از انصار نیز تعداد زیادی شرکت کرده بودند. برخی از مهاجران (عیاش بن أبی‌ربیعة) در مورد فرماندهی او اعتراض کردند و گفتند: آیا این پسر جوان بر مهاجران نخستین امیر قرار داده می‌شود. اعتراض آنان در مورد اسامه بالا گرفت. حضرت عمر که اعتراض‌های آنان را شنیده بود، به برخی از اعتراض‌های پاسخ داد. زمانی‌که رسول اکرم به موضوع پی برد، بسیار ناراحت و عصبانی شد؛ حضرت سرش را با دستمالی بسته بود. بر سرش نیز شالی بود. بر منبر بالا رفت، حمد و ثنای خداوند را بجا آورد و فرمود: «ای مردم، این گفته‌ها در مورد فرمانده بودن اسامه که از برخی از شما به من رسیده، چیست؟ قسم به خدا، اگر در اینکه اسامه را فرمانده قرار داده ام اعتراض می‌کنید، قبلاً در مورد فرمانده بودن پدرش نیز اعترض می‌کردید. او از محبوب‌ترین افراد نزد من بود و این یکی نیز از محبوب‌ترین مردم نزد من است. آن دو (اسامه و پدرش) هر خیر و خوبی را اختیار می‌کردند. پس سفارشم را در مورد خوبی کردن با او بپذیرید. او از خوبان شماست»[[32]](#footnote-32).

صحابه هنگام بیماری پیامبر اکرمص برای وداع با وی می‌آمدند. در میان آنان عمر بن خطاب نیز بود، رسول خداص به آنان می‌فرمود:

«أنفذوا بعث اسامة».

«لشکر اسامه را بفرستید».

ام ایمن نزد رسول خداص آمد و گفت: چه می‌شود اگر اسامه را ترک کنی تا در لشگرگاهش بماند؛ زیرا اگر اسامه در این حالت خارج شود برایش نفعی ندارد. رسول خدا فرمود: «لشکر اسامه را بفرستید».

مردم در لشگرگاه جمع شدند و یکشنبه شب را در آنجا سپری کردند. هنگامی‌که بیماری پیامبر خدا شدت یافت، اسامه نزد وی رفت؛ چشمانش پر از اشک بود. نزد رسول خداص حضرت عباس و تعدادی از صحابه بودند. اسامه نزد پیامبر نشست و او را بوسید. پیامبر اکرم صحبت نمی‌کرد. فقط دست‌هایش را به طرف آسمان بلند می‌کرد و بر سر اسامه می‌کشید.

اسامه می‌گوید: «من فهمیدم که رسول خدا برای من دعا می‌کند».

اسامه به محل تجمع لشکر برگشت. صبح روز دوشنبه حال رسول مکرم اسلامص بهتر شده بود. مردم با خوب شدن حال رسول خدا احساس شادمانی کردند. حضرت ابوبکر صدیق اجازه خواست تا به خانه‌اش که در بالای مدینه (سنح) قرار داشت برود. مردم نیز به طرف لشگرگاه رفتند. در همین اثنا اسامه در حال سوار شدن بر مرکبش و حرکت کردن بود که قاصدی از طرف مادرش ام ایمن رسید و او را خبر کرد که رسول خدا در آستانة مرگ به سر می‌برد. اسامه به همراه حضرت عمر و ابو عبیده ب به مدینه برگشت. آنان هنگامی نزد او حاضر شدند که در حال احتضار بود. خورشید بالا رفته بود که حضرت در روز دوشنبه 12ربیع الأول چشم از جهان فرو بست. تمام افراد لشکر چون از درگذشت حضرت اطلاع یافتند، به مدینه باز گشتند. زمانی‌که با ابوبکر صدیق برای خلافت بیعت شد، به پرچم‌دار لشکر دستور داد به خانة اسامه برود و تا زمانی‌که اسامه طبق فرمان پیامبرص با دشمن نجنگید، پرچم را باز نکنند. با آنکه بسیاری از قبایل مرتد شدند و بزرگان اصحاب از ابوبکر صدیقس خواستند که لشکر اسامه را در مدینه نگه دارد و به مدد آن با مرتدان بجنگد و اظهار داشتند که از یورش مرتدان به مردم مدینه ایمن نیستند، اما ابوبکر صدیق مخالفت کرد و دستور پیامبر اکرم ص را اجرا کرد. زمانی‌که صدیق اکبر مخالفت و سخنان اصحاب را شنید به آنان پاسخ داد: «قسم به همان کسی‌که جان من در دست اوست، اگر گمان کنم که حیوانات درنده مرا در مدینه می‌خورند، باز هم حتماً این لشکر را می‌فرستم و چگونه آن را اجرا نکنم، در حالی‌که از آسمان بر رسول اکرم وحی می‌شد و ایشان می‌فرمود: «أنفذوا جیش أسامة». «لشکر اسامه را گسیل بدارید».

ابوبکر صدیق از اسامه خواست که حضرت عمر را برای او در مدینه بگذارد. پس از آن لشکر متشکل از سه هزار جنگجو را که هزار سوار کار با خود داشت، بدرقه کرد. صدیق، خلفیة پیامبرص مدتی در کنار اسامه حرکت کرد و آنگاه با او وداع کرد[[33]](#footnote-33).

اسامه بعد از وفات پیامبر اکرمص و برگشت از جنگی که فرستاده شده بود، به وادی قری کوچید و در آنجا ساکن شد. سپس به دمشق رفت و در زمان خلافت معاویه در مزّة ساکن شد. در واپسین روزهای زندگی‌اش به مدینه بازگشت و در جرف ساکن شد تا اینکه در سال 54هـ درگذشت[[34]](#footnote-34).

آری، این خانوادة ام ایمن بود، خانوادة مومن، پاک و بزرگوار که بر پایــــــة تقوا بنا شده بود و حاصل پاک و میوة گوارا به بار آورده بود.

این خانواده همراه پیامبر اکرم ص زندگی کرد و از چشمه سار وحی، هدایت و نور الهی دریافت کرد و از نبوت صلاح و هدایت دریافت کرد. خداوند متعال بهترین نعمت‌های ناب و گوارا را به آنان ارزانی کرد. این خانواده جز خشنودی خداوند چیزی دیگر نمی‌خواست و از روش اسلام برنمی‌گشت. بدین سبب محبت، بزرگ‌داشت و تکریم پیامبر و اصحاب را به دست آورد.

زنی‌که مانند بندگان و کنیزان خرید و فروش می‌شد، با ایمان و تقوا به درجة رسید که رسول اکرم او را «ای مادر» صدا می‌کرد و زمانی‌که به او نگاه می‌کرد می‌فرمود: «این بازماندة خانوادة من است». درسی بود که پیامبـــرص به تمام آدمیان آموخت، چگونه انسان مسلمان با خدمت‌کار، برده و زیر دستش رفتار می‌کند و چگونه بالا‌ترین حق را به آنان می‌دهد و آنگونه که شایسته است آنان را بزرگ می‌دارد و ترازویی که انسان با آن سنجیده می‌شود تا آنکه به افق بزرگان و نامداران بلندی یابد، چگونه خواهد بود، آن هم درست پس از آنکه آنان در نگاه مردم پست‌ترین مقام را دارا بودند. به درستی‌که آن ترازوی خداوند آفریدگار است: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ [الحجرات: 13][[35]](#footnote-35).

بی‌شک آن ترازوی اسلام است که انسان مسلمان را تکریم کرد و مقام ومنزلت انسانی را به بالاترین درجات رساند.

خانوادة برکه و زید چنین بود. برکه نزد سید مخلوقات مادری بعد از مادرش بود، کسی‌که او را در کودکی یاری و کمک می‌کرد و باز ماندة خانواده‌اش بود، کسی‌که در تربیت و رشد یتیم تلاش می‌کرد، برکة نسبت به پیامبر اکرم مهربان و با شفقت بود، با وقار و با محبت، مهربان و صادق بود. پیامبر اکرم نیز با برکة مهربان و کریم بود، با کسی‌که در کنارش با وفا و مهربان باقی ماند و مادری مهربان بود و صادق‌ترین زنان مؤمن بود.

هجرت به مدینه

اسلام ام ایمنل چنان نبود که تنها شهادتین را بر زبان آورد و گفته‌های پیامبرص را باور کند، باور وی به خدایی بود که آفریدگار و پدیدآورنده و زنده‌کننده و میراننده است؛ همان ذاتی که محمدص را به نبوت برانگیخت و قرآن را که روشنگر هر چیزی است بر او فرو فرستاد. ایمان ام ایمن چنان بود که سراسر زندگی‌اش را می‌پوشاند و زندگی دنیا را با تصدیق و یقین و رفتار نیک و عمل به روش و برنامة خداوند آباد می‌کرد. وی به خداوند پاک و بی‌همتا، خالق این وجود و هستی، کسی‌که سامان دهندة همة کارهاست و باز گشت و سرانجام همه در دست اوست، باور داشت. در هر امر کوچک و بزرگی بایستی از خداوند فرمان برد و در همه چیز جز او به کسی دیگر نبایستی مراجعه کرد و جز خداوند پیروز و فرزانه نبایستی به کسی روز آورد.

با این ایمان، ام ایمن زندگی را شناخت و زیبایی وجود را برای نخستین بار احساس کرد. احساس کرد که بقا معنایی خاص دارد و قربانی شدن و فداکاری دارای لذت و زیبایی است. اینجا بود که از کنیزی خدمت‌کار و همسری فرمانبر، به دعوتگری شکیبا و فداکار در راه خدا تبدیل شد. رخ‌داد‌ها را زیر نظر گرفت، دیگران را تشویق به پایداری می‌کرد، در ترویج روحیة قوی و ارادة آهنین با دیگران مشارکت می‌ورزید و با پسرش محمد رسول خدا و همسرش زید همدردی می‌کرد، در خانه‌اش و خانه‌های اطرافش، آرامش و ثبات می‌گستراند و بر تحمل سختی‌ها و صبر کردن در مقابل اذیت و آزار قریش، دیگران را کمک می‌کرد.

بی‌شک در مورد اهداف رسالت و دین، شناخت کاملی داشت. از این رو اذیت و آزار را در مکه تحمل می‌کرد. زمانی‌که رسول اکرم به مدینه هجرت کرد، او همراه بقیة خانواده‌اش در مکه ماند و آنچه را که قریش در مورد رسول اکرمص و اصحاب می‌گفتند و انجام می‌دادند می‌شنید و می‌دید و خبرها را گرد آوری می‌کرد. تا اینکه رسول اکرم غلام آزاد شده‌اش، زید بن حارثه و أبا رافع را با پانصد درهم و شتری به سراغ آنان فرستاد. آنان فاطمه و ام کلثوم دختران رسول اکرمص و سودة بنت زمعه، و عایشه دختر ابی‌بکر همسران حضرت و ام ایمن و پسرش اسامه بن زید را با خود به مدینه آوردند[[36]](#footnote-36).

آری، کاروان راه افتاد و با مکه وداع کرد؛ شهری که اکنون مشرکان بر آن مسلط بودند ومردم را از گفتن لا إله إلا الله باز می‌داشتند. برکـة به همراه خانواده اش، مکه، میهنش و سرزمین خاطره‌هایش را رها کرد. آخر او چه کار می‌توانست بکند. مردم مکه، پیامبرص را از آنجا بیرون کرده بودند. گویا ام ایمن می‌شنید که رسول مکرم اسلامص خطاب به مکه می‌فرمود:

«وَاللَّهِ إِنَّكِ لَخَيْرُ أَرْضِ اللَّهِ وَأَحَبُّ أَرْضِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ وَلَوْلاَ أَنِّى أُخْرِجْتُ مِنْكِ مَا خَرَجْتُ»[[37]](#footnote-37).

«می‌دانم که تو بهترین و محبوب‌ترین زمین خدا نزد خدایی و اگر مردمت مرا بیرون نمی‌کردند هرگز از تو بیرو ن نمی‌شدم».

قافله به سوی مدینه منوره به راه افتاد، به جایی‌که ایمان و اسلام و یاران و دوستان بودند و حبیب آنها، محمد مصطفی، به آنجا هجرت کرده بود. این سرزمین مادام که پیامبر و مؤمنان در آن پناه دارند، خانه و سرای همیشگی خواهد بود و مادام که سرای و پناهگاه مؤمنان است، نقطة خواهد بود که دعوت به سوی هر کرانة از آن خیز برخواهد داشت.

ام ایمن در مدینه فهمید که چگونه انصار از محمد مصطفیص و یارانش استقبال کرده‌اند و چگونه اموال‌شان را به آنان بخشیده‌اند تا آنان مطمئن و خوشحال شوند. بی‌شک جای جدید، همان جامعة است که اسلام با اخوت، تقوا، محبت و تعاون بر پایة ایثار، یاری کردن عقیده و وفای به عهد، به جای تعصبات قومی و جاهلی می‌سازد. برکة احساس کرد که دعوت، تبلیغ پیروز شده؛ چرا که به دست مهاجران و انصار میوه‌های راستین می‌داد. دعوت کیفیت و شکل جدیدی پیدا کرده بود، مخصوصاً بعد از اینکه خداوند متعال به پیامبر اجازة جهاد داد و ام ایمن نیز همراه خواهران مؤمنش به دعوت و تبلیغ زنان مدینه و رساندن کلمة حق را به خانه‌های آنان آغاز کرد. این کاری بود که ام ایمن همراه زنان دیگر در جامعه و محیط جدید انجام می‌داد، عملی‌که شایستة ایثار و تعاون بود؛ زیرا زنان مدینه، زنان مهاجر را می‌دیدند که میهن، اهل، مال و قبیله خود را ترک کرده‌اند و خشنودی خداوند را برگزیده‌اند. آنان از این عمل بسیار بزرگ، متأثر می‌شدند. زنان مدینه، زنان مهاجر را با بزرگی و احترام نگاه می‌کردند، چرا که برای نخستین بار می‌دیدند زنی مسلمان، عشق و زینت دنیا وتوجه به زندگی فانی را ترک می‌کند و از تمام کارهای بی‌هوده و رابط جاهلیت می‌گذرد و خشنودی خداوند را برمی‌گزیند. تصویری اثر گذار برای تعامل با دیگران از روی راستی، چنگ آویختن به پایداری، پناه بردن به فداکاری و ایثارگری، ایجاد روابط استوار بر اخوت راستین، اخوت ایمانی، دوستی، همکاری، دوری گزیدن از هر آنچه دیگران را می‌آزارد و ارائة هر آنچه آنان را شادکام می‌کند و برای‌شان سودمند است، و جز از خداوند از کسی دیگر توقع پاداش نداشتن.

این تصویر واقعی و جدید روابط زنان مسلمان بود که زنان مدینه را شدیداً متأثر می‌کرد و ثابت می‌کرد که حقانیت دعوت است که مؤمنان را اعم از زن و مرد، به سوی افقی روشن از رفتار و معامله و اخلاق عالی و فاضل، ترقی می‌دهد.

اما این جنبه از دعوت که به دوش زنان مهاجر بود، در کتاب‌های سیره و زندگینامه خیلی کم و به صورت پراکنده و مبهم بیان شده و توجه بیشتر به رخ‌دادهای بزرگی که در جامعة نوپای آن روزگار روی می‌داد، متمرکز شده است. حقیقت آن است که زنان کوشش‌های توان فرسایی در میدان دعوت انجام داده‌اند دلیل اینکه زنان در راه دعوت تا چه حدی تلاش و جان فشانی کرده‌اند، کارهای خدیجه و دختران پیامبر در دفاع از حضرت است و اینکه چگونه رسول اکرم را تسکین می‌دادند و در لحظات غم و سختی از او می‌خواستند که ثابت قدم باشد. بعد از آنان عمل‌کرد أسماء و عایشه دختران ابی بکر، سمیه مادر عمار بن یاسر و زنانی‌که در هجرت اول به حبشه شرکت داشتند و صفیه و زنان دیگر را می‌توان مثال زد؛ زنانی‌که در آغاز بعثت به اسلام نایل آمدند و در تمام سختی‌ها و رخ‌دادها شرکت کردند و هر گونه سختی و محنت و آزار و اذیت را در راه خدا تاب آوردند و در دفاع از دعوت و بیان ارزش‌های دین، مواضع ارجمندی اتخاذ کردند. این نمونه‌ها دلیل روشنی بر شرکت زنان در مسیر دعوت بود، تلاشی بزرگ که کیان مسلمانان را حفظ می‌کرد و به آنان در مقابل آزار و اذیت مشرکان قریش اطمینان و آرامش می‌داد. اگر آنان چنین نمی‌بودند، هیچ زنی به دین اسلام داخل نمی‌شد. ما در تاریخ صدر اسلام زنان زیادی را می‌بینیم که قبل از شوهران‌شان ایمان آورده بودند و ایمان‌شان را مخفی کرده بودند، تا اینکه توانسته بودند شوهران‌شان را قانع کنند و مشرف به اسلام کنند، سپس دین‌شان را آشکار می‌کردند، یا اینکه با تأثیر گذاری بر برادر، پدر و خانواده، آنان را مسلمان می‌کردند.

آری، برکة و خواهران مسلمانش زمانی‌که در جامعه و محیط جدید مدینه داخل شدند، چنین عمل کردند و دعوت به اسلام را در آنجا نیز، همانطور که در مکه انجام می‌دادند، ادامه دادند و به زنان مدینه اسلام را عرضه می‌کردند. بدین گونه، رفته رفته شرک و کفر را از خانه‌ها و خانواده‌ها بیرون کردند، تا آنکه زنان بسیاری به دین خدا داخل شدند. سرگذشت ام سُلیم نمونة از دعوت و تبلیغ زنان در مدینه است. ام سلیم در آغاز امر همراه انصار دیگر ایمان آورد، ولی همسرش مالک بن نضر ایمان نیاورده بود. آنان دارای فرزندی به نام انس بن مالک بودند. ام سلیم به فرزندش کلمة ایمان و توحید را تعلیم داد؛ امّا به محض اینکه شوهرش از این امر اطلاع پیدا کرد، ناراحت شد و به شام رفت و در همانجا درگذشت. ام سلیم (رمیصاء) پایبند به بیعتش و عهدش با خدا، در مدینه ماند و به تربیت فرزندش و دعوت زنان به سوی خدا مشغول شد. زمانی‌که ابو طلحه در حال کفر از او خواست‌گاری کرد، ام سلیم او را رد کرد و گفت: ای ابو طلحه، آیا نمی‌دانی خدایی را که تو می‌پرستی درختی است که از زمین می‌روید؟ ابو طلحه پاسخ داد: آری. ام سلیم گفت: از اینکه درختی را عبادت می‌کنی شرم نمی‌کنی؟ اگر ایمان بیاوری، جز ایمان از تو هیچ مهریة نمی‌خواهم.

در روایتی دیگر آمده است: ام سلیم به ابو طلحه گفت: اگر به این مرد [حضرت محمدص] ایمان بیاوری و شهادت بدهی که او پیامبر خداست و از من پیروی کنی، با تو ازدواج می‌کنم. ابو طلحه گفت: من بر دینی که تو هستی، هستم. بنابر این ام سلیم با او ازدواج کرد و مهریه‌اش را اسلام ابو طلحه قرار داد[[38]](#footnote-38).

این از هوشیاری ام سلیم بود که به پسرش، انس به خوبی رسیدگی و توجه می‌کرد. او می‌گفت تا وقتی‌که انس بزرگ نشده و در مجالس حاضر نشده، ازدواج نمی‌کنم. حضرت انس می‌گوید: خداوند متعال به مادرم جزای خیر دهد؛ زیرا به خوبی از من سرپرستی کرد. زمانی‌که انس بزرگ شد و در مجالس مردان حضور یافت، ام سلیم با ابو طلحه ازدواج کرد.

درصحیح بخاری از ابو طلحه روایت شده که چون پیامبرص به مدینه آمد، ام سلیم گفت: ای پیامبر خدا، انس خدمت تو را می‌کند. حضرت انس در این زمان پسر بچة 10 ساله بود و از زمانی‌که پیامبرص به مدینه آمد، همواره در خدمت وی بود تا آنکه حضرت درگذشت. وی به خادم پیامبر مشهور بود[[39]](#footnote-39).

درجه و مقام ام سلیم در اسلام تا حدی بالا رفت که پیامبرص او را به بهشت مژده داد. آیا ایمان و اسلام ام سلیم و دیگر زنان از ثمره‌های دعوت و تبلیغ زنان مهاجر نیست؟ آیا ام ایمن از جمله زنانی نبود که مسئولیت دعوت و تبلیغ را حمل می‌کرد و تعالیم دین جدید را ترویج می‌کرد؟ و از روش خوب آن همواره با زنان دیگر گفتگو می‌کرد و در رفتار خود نشان می‌داد؟

بی‌گمان زنان مسلمان با تلاش و همتی بالا مسئولیتی را که بر عهده گرفته بودند به انجام رساندند. هرروزی‌که در مدینه می‌گذشت، بلندی ساختمانی‌که بنیادش را پیامبرص نهاده بود، بلند‌تر می‌شد و با وحی الهی آن را کنترل می‌کرد. ام ایمن همراه زنان مهاجر دیگر، ترویج دعوت و تبلیغ را در مدینه میان زنان و خانواده‌ها و خانه‌ها آغاز کرد. این در حالی بود که مردان به نواحی دور و نزدیک مدینه برای دعوت و تبلیغ یا شرکت کردن در جنگ‌ها، می‌رفتند و حوزة اسلام را گرم نگه می‌داشتند و به نشر اسلام می‌پرداختند.

جامعة که به پروردگارش باور دارد، با پشتوانة ایمان نیرومند است و در هر کاری کوچک و بزرگ از دستورات خداوند فرمان می‌برد، چنین جامعة در خوردن و آشامیدن، تجارت و زراعت، تعامل و رفتار با مردم، عهد و پیمان بستن و احقاق حق و ابطال باطل، عملا با اسلام زندگی می‌کند. مخصوصاً زنان، جزییات دین، گزارش‌های دعوت و حقایق اسلام را به خانه‌های مدینه و زنان‌شان انتقال می‌دهند. در جامعة جدید، روابط مبتنی بر اسلام، نشانه‌های راستی، وفاداری، برادری، تعاون، حفظ حقوق کوچک‌ترها، بزرگ‌سالان، بردگان، مردان و زنان را استوار می‌کردند. طی این روابط، انسان احساس می‌کرد در سایة دین کرامتش حفظ می‌شود و آبرو و مال و فرزندش مصون می‌ماند.

زنان مدینه در رفتار ام ایمن و دیگر خواهرانش تصویری جدید و روشن و اخلاقی بسیار بزرگ‌منشانه و متعالی و صداقتی نمایان می‌دیدند که هرگز از کسی دیگر ندیده بودند. اسلام از این زنان، مربیان و مصلحانی ساخت تا به دنیا، اصول تربیتی و روش صحیح آن را یاد بدهند و برای نسل‌های آینده، روش خانواده‌سازی و جامعه‌سازی و انسان‌سازی را که خود با فعالیت عملی و تجربــة عینی پیموده بودند، ترسیم کردند. این روش تربیتی را فقط در سایة کتاب‌ها و نوشته‌هایی نظری که به دور از واقعیت باشد، باقی نگذاشتند، بلکه با خامة تجربة عملی، اساس مراحل تربیتی و نماد‌ها و پیامد‌هایش را نگاشتند. چگونه بود که جامعة یثرب، که یهود بر آن سیطره داشتند و آن را بازیچة خود قرار داده بودند و بر قبیله‌هایش فرمان می‌راندند و با مکرها و ترفندهایشان و سرمایه‌هایی که داشتند هر کاری می‌کردند، تبدیل به جامعة مدینه طیبه گشت، جامعة بر پایة اخوت و اسلام، جامعة که خداوند متعال آن را چنین توصیف می‌کند:

­﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩ وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 9-10].

«و[نيز] کسانی‌که قبل از [ مهاجران در مدینه ] جای گرفته‌اند و ایمــــــان آورده‌اند، و هر کس را که به سوی آنان هجرت کرده دوست دارند و نسبت به آنچه به آنان داده شده است در دل‌هایشان حسادتی نمی‌یابند و هر چند خودشان در نیازی [ شدید] باشند، [آنان را] بر خود ترجیح می‌دهند. و هر کس از خست نفس خویش مصون ماند، ایشانند که رستگارند. و [نیز] کسانی‌که پس از آنان آمده‌اند می‌گویند: پروردگارا، بر ما و بر برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای و در دل‌هایمان نسبت به کسانی‌که ایمان آورده‌اند [هیچ] کینة مگذار. پروردگارا، بی‌گمان تو رؤوف و مهربانی».

و چگونه سالیانی اندک توانست این جامعه‌ی جاهلی، از هم گسسته، متجاوز و ستم پیشه را تبدیل به جامعة مهرورز و یاور حق و خیر و عدالت کند؟ بی‌شک آن دین جدید و حاملان دعوت جدید از زن و مرد بودند که چنین حاصلی به بار آوردند. همانا که با دستان خویش نوشته‌های کتاب را به زندگی عملی و آکنده از خیر تبدیل کردند. همین زنان و مردان بودند که دعوت و نشر اسلام را در جامعه بنیان نهادند، وحی الهی هر روز نازل می‌شد و با راهنمایــــی‌هایش دعوتگران را توجیه و وارسی می‌کرد و با اصلاح گری، به جامعه رسیدگی می‌کرد، احکام خدایی را به مردم می‌رساند، نمادهای دین جدید را در تمام زمینه‌ها شرح می‌داد، برای دیگران سرمشق و الگوی خوبی ارائه می‌کرد و با اعمالش روش‌های درست زندگی را برای آنان رسم می‌کرد.

ام ایمن نیز رسول اکرمص را همواره می‌دید و به او اقتدا می‌کرد و همراه خواهران دیگرش تلاش می‌کرد که خانواده‌های مسلمان را آماده کند. در مورد تقویت و محکم کردن ایمان‌شان تلاش می‌کرد و تصویر حقیقی دعوت و تطبیق عملی اسلام را منتقل می‌کرد. او همچنین پسرانش أیمن و اسامه را سرپرستی می‌کرد تا برای کار دعوت و تبلیغ در میان مردم و جهاد در راه خدا آماده شوند.

در میدان جهاد

ایمان واژة نیست که بر زبان آورده شود و بس:

﴿أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ ٢ وَلَقَدۡ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٣﴾ [العنکبوت: 2-3].

«آیا مردم پنداشتند که چون بگویند: «ایمان آوردیم» (به حال خود) رها می‌شوند، و آنان آزمایش نمی‌شوند؟! \* و به راستی کسانی را که پیش از آن‌ها بودند؛ آزمودیم، پس البته الله کسانی را که راست گفتند معلوم می‌دارد، و دروغگویان را (نیز) معلوم خواهد داشت».

ایمان عبارت است از گفتار و کردار و دعوت و پیکار. از این رو قریش برآشفتند و تحت تأثیر سبک مغزی و حماقت خود قرار گرفتند. شیطان نیز آنان را به جنگ با مسلمانان، که از میهن خود به خاطر دین‌شان فرار کرده بودند و به مدینه هجرت کرده بودند، تشویق کرد. مسلمانان برای قربانی شدن در راه خدا آماده شدند؛ خانه‌ها و اموال و خانواده‌هایشان را ترک کردند و در راه خداوند متعال هجرت کردند. آیا پس از این چیزی هست که بر دین برتری یابد؟ مسلمان در بدر در صف واحدی پشت سر پیشوایشان، پیامبر خدا، مانند ساختمانی محکم ایستادند. با آنکه تعدادشان اندک بود، در مقابل لشکر قریش که از لحاظ تجهیزات و نیرو، در برابر آنها بود، پیروز شدند. شیطان در رگ‌های طغیان‌گران ندای انتقام و خون‌خواهی می‌دمید، تا از باطل دفاع کنند و به ندای شیطان پاسخ دهند و بنیاد مسلمانان انصار و مهاجر را برکنند. مسلمانان بیرون شدند تا با لشکر ستمگر و کینه توز که سه برابر آنان بودند، رویاروی شوند. زنان را نیز همراه‌شان آورده بودند. چنانچه یکی از آنان می‌گفت: «همراه شما می‌آییم تا شما را حفظ کنیم و جنگ بدر را به یاد شما بیاوریم. چون زمان اندکی از بدر گذشته است. ما مردمانی جانباز و پیش مرگ هستیم. نمی‌خواهیم به خانه‌هایمان برگردیم مگر آنکه انتقام خویش را گرفته باشیم، یا اینکه در این راه بمیریم»[[40]](#footnote-40).

بسیاری از زنان قریش بیرون آمدند، از جمله: هند بنت عتبه، زن أبی سفیان، أمیمه بنت سعد بن وهب، زن أبی سفیان، برزه بنت مسعود، بغوم بنت معذل، زنان صفوان بن أمیه، سلامه بنت سعد، زن طلحه بن أبی طلحه، أم جهیم بنت حارث بن هشام، زن عکرمه بن أبی جهل، فاطمه بنت ولید بن مغیره، زن حارث بن هشام، هند بنت منبه بن حجاج، زن عمرو بن عاص، خناس بنت مالک بن مضرب، مادر مصعب بن عمیر و أبی عزیز بن عمیر، رملة بنت طارق بن علقمة، زن حارث بن سفیان بن عبد الأسد، أم حکیم بنت طارق، زن کنانه بن علی بن ربیعه، قتیله بنت عمرو بن هلال، زن سفیان بن عویف، عمره بنت حارث بن علقمه، زن غراب بن سفیان بن عویف، و زنان دیگر[[41]](#footnote-41).

این تعداد زیاد از زنان نشان می‌دهد که کینه بر ضد محمد ص و پیروانش به جوش آمده بود و تصویری از پیکاری را ترسیم می‌کند که خاکسترش را جاهلان بر ضد ایمان و ضد دین خدا و پیروانش برافروخته بودند. زنان در نبرد نقش ویژة داشتند. آنان پشت سر مردان صف بستند و طبل می‌زدند و مردان را برای خونخواهی کشتگان جنگ بدر تحریک می‌کردند، آتش فتنه را شعله ور می‌کردند و مردان را تحریک می‌کردند که اگر پیروز شوند و انتقام کشتگان را بگیرند، عزت و کامجویی در انتظار آنان خواهد بود. از جمله شعرهایی که زنان در آنجا می‌خواندند، این بود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نحن بنات طــارق |  | نمشی علی النمارق |
| إن تقبلــوا نعانـــق |  | أو تدبروا نفـــــارق |
| فراقا غیر وامق[[42]](#footnote-42) | | |

«ما دختران شب هستیم . بر ناز بالش‌ها راه می‌رویم . اگر (در جنگ) به پیش روید، شما را به آغوش می‌گیریم و اگر پس روید و بگریزید از شما جدا می‌شویم، آن هم جدا شدن کسی‌که عاشق و دوستدار نیست».

آری، این‌ها پایه‌ها، اخلاقیات و ارزش‌های جاهلیت است که دوستدار آنها هستند: حب و نسب، بت‌ها، کامجویی‌ها و لذت‌ها، تعصب قومی، نام و آوازه ... برای این چیزها بود که زنان، مردان را تشویق می‌کردند.

در صف مقابل آنان رسول اکرم با مسلمانان و فرزندان آنان که مشرف به جهاد در بدر نشده بودند و ایمان و اعتقاد راسخ داشتند، خارج شدند. همراه لشکر اسلام کودکان و زنان نیز خارج شدند. از نبرد‌های ابدی و به یاد ماندنی بود که خداوند خواست درس و عبرتی برای مسلمانان باشد، تا مسلمانان در هیچ روزی فریب مظاهر دروغین یا حماسه‌های ناگهانی و یا کثرت ظاهری نیروها را نخورند. دیدیم که چه طور منافقان در آغاز کار در لشکر اختلاف انداختند و برای تضعیف مسلمانان و سست کردن اراده شان، قبل از جنگ از لشکر جدا شدند و به مدینه بازگشتند. اما خداوند متعال خواست با خروج آنان، لشکر را از خیانت پاک کند و خروج آنان باعث درخشش صفوف اسلام و خلوص نیت و توجه درست به خداوند و اخلاص در گفتار و کردار شود. تصاویر شگرفی از کودکان و بزرگان و مردان و زنان به نمایش گذاشت. بخاطر همین حوادث میدان جنگ به ضمایر و دل‌هایشان راه یافت و آیات خداوند متعال میدان جنگ را با همة ضعف و قوتش ظاهر ساخت، تا راه پیروزی حقیقی و عوامل دستیابی به خوشنودی خداوند، به دور از محبت دنیا و زینت‌های آن و به دور از مظاهر تو خالی، ادعاهای دروغین را برای آنان بیان کند[[43]](#footnote-43).

این جنگ‌ها بین حق و باطل و بین جامعة اسلامی با همة امکاناتش و جامعـــــة جاهلی با همة امکاناتش در می‌گرفت. برای همین ما می‌بینیم که چه طور کودکان و بزرگ‌سالان، مردان و زنان در این جنگ شرکت کردند و تعدادی از زنان از جمله عایشه، ام سلمه، نسیبه بنت کعب (ام عماره) و ام سلیط رضی الله عنهن در این جنگ حاضر شدند. زمانی‌که لشکر مسلمانان شکست خورد و کسانی شهید شدند و کسانی دیگر از جنگ فرار کردند، تعدادی از زنان نزد مردان‌شان آمدند و به آنان گفتند: از کنار پیامبر، رسول خدا فرار می‌کنید؟

بین کسانی‌که افراد فراری را ملاقات می‌کردند، ام ایمن نیز بود. وی به چهــــره‌هایشان خاک پاشید و به برخی از آنان گفت:

«‌هاك الـمغزل، فاغزل به وهلم سیفك»[[44]](#footnote-44).

«این دوک را بگیر و با آن بباف و شمشیر را به من بده تا با آن بجنگم».

سپس همراه زنان دیگر به طرف کوه احد رهسپار شد. در این جنگ زنان عهده دار کار بزرگی بودند؛ زیرا هنگامی‌که مسلمانان شکست خوردند، در یاری رساندن به لشکر و تهیة آب و دادن تیر و پرستاری و درمان مجروحان و نهایتاً شرکت در جنگ، از خود فداکاری نشان دادند و پاداشی که نزد خداست و پایداری و شکیبایی و شهادتی‌که خواست ایمان است، نیز به خاطر داشتند.

به ام عماره گفته شد: آیا در آن روز زنان قریش همراه شوهران‌شان جنگ می‌کردند؟ گفت: «پناه بر خدا، من هیچ زنی از زنان قریش را ندیدم، که نه تیری بزند و یا سنگی پرتاب کند، اما دیدم که طبل‌هایی همراه داشتند و طبل می‌زدند (برای تشویق بیشتر سپاه کفر به جنگ کردن) و کشتگان غزوه بدر را یادآوری می‌کردند. با خود سرمه دان و میله سرمه به همراه داشتند. هرگاه فردی از لشکر از میدان جنگ پا به فرار می‌گذاشت، سرمه دان را با چوبش (به عنوان تمسخر) به او می‌دادند و می‌گفتند: « تو مرد جنگ و مبارزه نیستی، بلکه یک زن هستی و لایق امور زنانه».

ام عماره در ادامه می‌گوید: «چیز دیگری که دیدم این بود که زنان قریش هنگام شکست دشمنان اسلام، با عجله و شتاب فراوان، در حالی‌که پاچه‌ها را بالا زده بودند، فرار می‌کردند. مردان و اسب سواران زنان را فراموش کردند و سوار بر اسب‌ها فرار را بر قرار ترجیح دادند و زنان با پای پیاده به دنبال آنان فرار کردند. بر اثر این فرار شتابان بعضی از زنان در مسیر بازگشت بر زمین می‌خوردند. از جمله زنانی‌که در این حالت دیدم هند بنت عتبه بود. وی زن سنگین وزنی بود. از ترس پایمال شدن در زیر سم اسب‌ها، در یک گوشه تنها نشسته بود. نمی‌توانست راه برود. زنی دیگر نیز همراهش بود. این بود حال زنان قریش در اوایل جنگ، تا اینکه بر اثر نافرمانی تیر اندازان از فرمان پیامبر، به لشکر اسلام ضربة بسیار سختی رسید ومصایبی به لشکر اسلام رسید که در عوض آن سختی‌ها، از خداوند متعال طلب ثواب داریم»[[45]](#footnote-45).

به هر حال در آن روز بسیاری از زنان مسلمان به هر نحو بود در جنگ و جهاد شرکت کرده بودند.

انس بن مالک می‌گوید: «عایشه دختر ابی‌بکر و ام سلیم را دیــدم که آستیـن‌هایشان را بالا زده بودند، طوری‌که ساق پاهای‌شان دیده می‌شد و مشک‌ها را بر پشت‌شان حمل می‌کردند و به افراد لشکر آب می‌دادند، سپس باز می‌گشتند و آنها را پر از آب می‌کردند و می‌آمدند و به لشکر آب می‌دادند»[[46]](#footnote-46).

حضرت عمر می‌گوید: «در جنگ احد ام سلیط برای ما مشک‌ها را آب می‌کرد»[[47]](#footnote-47).

در روایتی آمده است که: ام ایمن در میدان جهاد همراه زنان دیگر در انتقال مجروحان، مداوا کردن و آوردن آب برای نوشاندن، شرکت می‌کرد و به مجروحان سر می‌زد. حبان بن عرفه به او تیری زد که در اثر آن ام ایمن افتاد و قسمتی از بدنش ظاهر شد و حبان نیز سخت خندید. این صحنه را پیامبر ص دید و خیلی ناراحت شد. به سعد بن ابی وقاص تیری بدون پیکان داد و فرمود:« به او تیر اندازی کن». سعد بن ابی وقاص تیر را زد و تیر در گردن حبان نشست و او به پشت افتاد و قسمتی از بدنش ظاهر شد. پیامبر خدا نیز چنان خندید که دندان‌های عقلش آشکار شد، سپس فرمود:

«استقاد لها سعد، أجاب الله دعوته»[[48]](#footnote-48).

«سعد انتقام او را گرفت. خداوند متعال دعایش را اجابت کند».

آنچه گفته شد، تصویری از شرکت ام ایمن و خواهران مومنش در غزوة احد بود. تصاویری دیگر با شفافیت و تابناکی بیشتر از حضور در میدان‌های جهاد نیز وجود دارد.

این ایمان بود که زن را از انسانی‌که جز وراجی و کامجویی، هم و غم دیگری نداشت به یک داعی و مربی و مجاهد تبدیل کرد. آری، این تصویری از جامعـــــة اسلامی است که همراه اسلام زاده شد، بر پایة اعتقاد به توحید رشد کرد و یک تمدن انسانی متمایز به بار آورد.

ام ایمن در صحنه‌های دیگری از جمله غزوه حنین و خیبر نیز همراه پیامبر اکرمص شرکت کرد[[49]](#footnote-49).

واقدی از عائذ بن یحیی از أبی حویرث روایت می‌کند که ام ایمن در جنگ حنین به مسلمانان گفت:

«سبت الله أقدامکم». «خدا قدم‌های شما را شل کند».

پیامبر خداص به او فرمود:

«اسکتی فإنك عسراء اللسان». «ساکت باش که تو لکنت زبان داری»[[50]](#footnote-50).

جنگ حنین دارای موقعیت بسیار اضطراری بود. هوازن از قبیله‌های سرکش و نیرومند بود. این قبیله پس از فتح مکه حاضر نشد رام فرمان خدا شود. هوازن برای رویارویی با لشکر مسلمانان، جمع زیادی گرد آورد. جنگی ویران‌گر میان مسلمانان و مشرکان در گرفت. هوازن از کوه‌ها و دره‌ها بر مسلمانان سرازیر شدند و آنان را تیر باران کردند، طوری‌که مردم وحشت‌زده و دچار شکست شدند. ولی پیامبر خداص در برابر کفار همراه تعداد اندکی از اصحاب ایستادگی کرد و به عمویش حضرت عباس که صدای بلندی داشت دستور داد مردم را صدا کند. حضرت عباس صدا زد: ای گروه انصار، ای صاحبان درخت سمرة، ای یاران سوره بقره. مردم همه باز گشتند و ایستادگی کردند و خداوند متعال آنان را پیروز کرد. در جنگ حنین از زنان دلاوری‌های شگفت‌انگیزی ظاهر شد. در این جنگ ام سلیم همراه شوهرش ابو طلحة و زنان دیگر در جنگ شرکت داشت.

پارچه سیاهی به کمرش بسته بود و به کمرش خنجری آویزان کرده بود. شوهرش به او گفت: چرا این خنجر را به کمرت بسته‌ای؟! گفت: اگر یکی از مشرکان به من نزدیک شود با این شکمش را پاره می‌کنم. ابو طلحه گفت: یا رسول الله، نمی‌شنوی که ام سلیم چه می‌گوید؟ ام سلیم گفته‌اش را تکرار کرد و پیامبر خدا ص شروع به خندیدن کرد[[51]](#footnote-51).

این تصویری دیگر از مشارکت ام ایمن و خواهرانش بود که آب می‌رساندند و مجروحان را پانسمان می‌کردند و مردان را برای جهاد تشویق می‌کردند و در مواقع نیاز برای مشارکت در جنگ در آماده باش کامل بودند.

همچنین در سال شش هجری ام ایمن در جنگ خیبر شرکت کرد. غزوة خیبر دارای اهمیت خاصی بود؛ زیرا سرآغازی برای پایان حیله‌های یهود و اخراج آنان از مدینه بود. آنان پیش از آن، بعد از غزوة خندق از مدینه اخراج شده بودند. در این جنگ یهود فکر می‌کردند که قلعه‌های خیبر بسیار استوارند و سلاح‌های آنان زیاد است و در مقابل پیامبر خدا از آنان حفاظت می‌کند. در این جنگ با رسول اکرم بیست زن همراه بود، از جمله ام‌سلمه همسر پیامبرص، صفیه بنت عبد المطلب، ام ایمن دایة پیامبر خدا، سلمی زن ابی رافع غلام آزاد شدة پیامبر خدا، زن عاصم بن عدی، ام عمارة نسیبه بنت کعب، ام منیع، کعیبه بنت سعد اسلمی، ام متاع اسلمی، ام سلیم بنت ملحان، ام ضحاک بنت مسعود حارثی، هند بنت حزام، ام علاء انصاری، ام عامر أشهلی، ام عطیه انصاری، ام سلیط و ...

از ام سنان اسلمی روایت شده که گفت: «زمانی‌که رسول خدا خواست خارج شود، نزد او آمدم و گفتم: یا رسول الله، در این جنگ با تو می‌آیم، مشک‌ها را آب می‌کنم و اگر زخمی باشد آنان را مداوا می‌کنم – و خدا نکند که زخمی باشد!- از اسباب و وسایل و کالاهای مجاهدان مراقبت می‌کنم. پیامبر خدا فرمود: «به برکت خدا خارج شو. همراهانی دیگر نیز از قبیله و غیر قبیله‌ات داری که با من صحبت کرده‌اند و به آنها اجازه داده‌ام، اگر خواستی همراه قومت بیا و اگر خواستی همراه ما خارج شو». گفتم: «همراه تو خارج می‌شوم» فرمود: پس همراه ام سلمه همسرم بیا». گفتم « همراه او هستم»[[52]](#footnote-52).

پیامبر خداص هر روز صبحگاهان، با لباس رزم، از محلی به نام رجیع[[53]](#footnote-53) می‌رفت و شب به سوی ما باز می‌گشت. این وضعیت هفت روز طول کشید تا اینکه خداوند متعال به دست ما نطاة[[54]](#footnote-54) را فتح کرد.

ام سنان گفته است: «مردانی از صحابه را که زخمی شده بودند، با دارویی که نزد خانواده ام بود، مداوا می‌کردم و آنان بهبود می‌یافتند»[[55]](#footnote-55).

رسول خداص به زنانی‌که در این جنگ همراهش خارج شده بودند، از غنیمت سهم داد. از حارث بن عبد الله بن کعب روایت شده که گفت: «در گردن ام عماره گوهر سرخرنگی دیدم. در مورد آن سوال کردم، پاسخ داد: «مسلمانان در قلعــــة صعب بن معاذ گوهری را که زیر زمین دفن شده بود، پیدا کردند و نزد پیامبر خدا آوردند. فرمود: آن را بین زنانی‌که همراهش در جنگ شرکت کرده بودند، تقسیم کنند. ما بیست زن بودیم که آن را بین خودمان تقسیم کردیم. غیر از این گوهر، پارچة مخمل ابریشمی و پارچه‌های یمنی و مقداری دینار از مال فیء به من و همراهانم داد[[56]](#footnote-56).

پیامبرص به این نحو سهمیة زنان را داد. همراه آنان ام ایمن در این جنگ شرکت کرده بود. آنان سختی سفر و حمل کالاها را در روزهای سخت و طاقت فرسا و شب‌های سرد دور از خانه و شهرشان متحمل می‌شدند. در میدان جهاد زنان وظیفة خود را از آب دادن به مجاهدان، مداوای زخمی‌ها، کمک به لشکر، رعایت حال سربازان و آمادگی برای خدمت‌شان، به خوبی می‌دانستند. همة این کارها برای خشنودی خدا و رسیدن به پیروزی در میدان جهاد بود، کاری که باعث برپایی شریعت خداوند و رساندن کلمة خداوند در هر گوشة می‌شد.

ویژگی‌های برجسته برکه

ام ایمن دارای ویژگی‌ها و حالات برجستة بود که بیانگر قوت ایمان و عمق اعتقاد نسبت به خدا و شدت تقوا و صداقت اوست.

اخبار و قصه‌ها و اتفاقاتی‌که برای ام ایمن پیش آمده‌اند، زیاد هستند و نوعی از کرامات شمرده می‌شوند که فقط برای اولیا و صاحبان تقوا اتفاق می‌افتند. از جریر بن حازم روایت شده است که: «عثمان بن قاسم برایمان گفت: زمانی‌که ام ایمن هجرت کرد، شامگاهان به منصرف، نرسیده به روحا، رسید. روزه بود و با خود آب نداشت. این سو و آن سو آب جست، برایش دلوی از آسمان با طنابی سفید آویزان شد. از آن نوشید و سپس در حالی‌که می‌گفت: بعد از آن هرگز به من تشنگی دست نداده است، در اوج گرما روزه می‌گرفت و تشنه نمی‌شد[[57]](#footnote-57).

ام ایمن پیامبر اکرمص را از کودکی‌اش همراهی کرد. او دایه، مربی، خدمت‌کار و بعد از مادرش، مادر او بود. این خود برتری بزرگی است که هیچ شکی در آن نیست؛ چرا که نزدیک‌ترین فرد نسبت به او بود، او را کمک می‌کرد و به او توجه می‌کرد و همیشه از زمانی‌که متولد شد تا هنگام وفاتش آمادة خدمتش بود. در ایام کودکی و جوانی همراهش بود. در او مکارم و کمالات اخلاقی را می‌دید و خصوصیات انبیا را در او می‌شناخت. می‌دید که چگونه یتیمی بزرگ می‌شود و خداوند متعال چگونه او را یاری می‌کند.

بی‌شک در او ارزش‌های انسانی را می‌دید که چگونه او را به سوی آسمان بالا می‌برند. او هنگام زاده شدن و شکل گرفتن رسالت، حضور داشت. او می‌دید که چگونه پیامبر با صبر و ثبات آن را دریافت می‌کرد.

و چگونه ناراحتی‌ها و مصیبت‌ها را با صبر کردن و ادامه دادن دعوت، پاسخ می‌داد. ام ایمن در تمام لحظه‌ها کنار پیامبرص بود، او را یاری می‌کرد، با او همدردی می‌کرد و هر آنچه که می‌توانست برای کمک پیامبر در راه تحمل بار رسالت و ادامه دادن راه دعوت به کار بندد، تقدیم می‌کرد.

ام ایمن به رسالت، ایمانی عمیق، آگاهانه و درونی داشت و ابعاد بر زبان آوردن کلمة شهادت و دخول به اسلام را به خوبی درک می‌کرد. از این رو نمادها، ابعاد و مصداق اشیا، پس از مسلمان شدن نزد او تغییر کرد. برایش هر کاری در راه خدا خوب و آسان بود. هر کاری به خاطر دعوت ارزان و شدنی بود. همچنین ام ایمن در تمام میدان‌های جهاد و دعوت همراه رسول اکرم بود. به خاطر خدا و پیامبر فرزندش ایمن و همسرش زید و پسرش اسامه را تقدیم کرد. زندگی نزد او مثل دوران جاهلیت فقط لذت، مادیات، مقام و حکومت نبود، بلکه آن را با آنچه در آسمان‌ها بود می‌سنجید و با دید اسلام به دنیا نگاه می‌کرد و خشنودی خداوند تنها هدف و مقصدش بود و هیچ هدفی جز آن نداشت.

به لطف رسالت و به لطف پیامبر، نشانه‌ها و نعمت‌هایی دید که موجب افزایش ایمان و یقین او شد. صدای خفیف وحی را می‌شنید که با آیات روشن و روش راستینی نازل می‌شد که برای انسانیت شناخت راه هدایت را ترسیم می‌کرد و راه نجات و کامیابی را روشن می‌کرد. پس شگفت نیست که این ایمان و یقین و منزلت بالا را در او ببینیم.

ام ایمن نزد پیامبر اکرمص دارای مقام و منزلت خاصی بود، طوری‌که پیامبر اکرمص می‌فرمود: «أم أیمن أمي بعد أمي». همچنین می‌فرمود: «یا اُماه» و زمانی‌که به او نگاه می‌کرد، می‌فرمود: «هذه بقیة أهل بیتی» «این بازماندة خانوده من است»[[58]](#footnote-58).

به سبب جایگاهی که نزد رسول اکرمص داشت او را به ازدواج تربیت یافته و محبوبش، زید بن حارث، در آورد[[59]](#footnote-59). باز به سبب جایگاهش نزد پیامبر بود که به حضرت احترام می‌گذاشت و به او هدیه می‌داد، به او لبخند می‌زد و او را اکرام می‌کرد و در مورد او می‌فرمود:

«من سره أن یتزوج امرأة من أهل الجنة، فلیتزوج أم أیمن»[[60]](#footnote-60).

پیامبر اکرمص همیشه به دیدار او می‌رفت و اکرامش می‌کرد و به همین منوال حضرت ابوبکر صدیق و عمر فاروق نیز او را زیارت و تکریم می‌کردند[[61]](#footnote-61).

از انس روایت شده که گفت: «پیامبر اکرم نزد ام ایمن می‌رفت و او برایش شیر می‌آورد. پیامبر خدا یا روزه بود، یا می‌فرمود: نه. پس شروع به خنداندن پیامبر می‌کرد»[[62]](#footnote-62). ام ایمن نزد پیامبر اکرم آمد و گفت: سلام الّا علیکم. بنابر این پیامبر خداص به او اجازه داد که فقط السلام بگوید[[63]](#footnote-63). ام ایمن در جنگ حنین برای مسلمانان دعا می‌کرد. او می‌گفت: «سبت الله أقدامکم». «خداوند پاهای‌تان را شل کند».

بنابر این پیامبر خداص فرمود:

«اسکتی فإنك عسراء اللسان».

«ساکت باش که تو دارای لکنت زبان هستی».

از انس بن مالک روایت شده که گفت: «زمانی‌که مهاجران از مکه به مدینه آمدند، هیچ چیزی نداشتند و انصار زمین کشاورزی داشتند. انصار زمین‌های خود را با مهاجران تقسیم کردند. قرار بر این شد که انصار هر سال نصف محصولات خود را به آنها بدهند و در عوض مهاجران در زمین‌های کشاورزی کار کنند. مادر انس بن مالک که ام سلیم نامیده می‌شد، به پیامبر اکرم درخت نخلی داد: پیامبر آن را به کنیزش ام ایمن مادر اسامه داد».

انس بن مالک می‌گوید: «زمانی‌که رسول اکرمص از جنگ خیبر فارغ شد و به مدینه بازگشت، مهاجران میوه‌جات و زراعتی را که انصار به آنان بخشیده بودند باز گرداندند. رسول اکرم نیز درخت نخلی را که مادر انس به او داده بود، به وی باز گرداند و به جای آن یک قطعه از باغش را به ام ایمن داد»[[64]](#footnote-64).

در روایتی دیگر آمده است که حضرت انس گفت: «گاه مردی به پیامبر اکرمص نخل‌هایی از زمینش می‌داد. زمانی‌که پیامبر بر بنی‌قریظه و بنی نضیر پیروز شد، نخل‌های آن مرد (و دیگران) را پس داد».

حضرت انس می‌گوید: خانواده‌ام (مادر و برادرم) به من امر کردند که نزد پیامبر اکرمص بروم و آنچه را به او داده بودند پس بگیرم. پیامبر اکرمص همة آنها را به ام ایمن داده بود. نزد پیامبر اکرم آمدم. آنها را به من پس داد. ام ایمن آمد و پارچة را به دور گردنم پیچید و گفت: قسم به خدا آنها را نمی‌دهم، زیرا حضرت آن‌ها را به من داده است. پیامبر اکرمص فرمود: «ای ام ایمن، او را رها کن که به تو چنین و چنان می‌دهم». ولی او گفت: قسم به خدایی که جز او الهی نیست، هرگز آنها را نمی‌دهم. پیامبر نیز دوباره تکرار کرد وفرمود: چنین و چنان برای تو است. تا اینکه به او تقریباً ده برابر آن نخل‌ها را داد[[65]](#footnote-65).

این حادثه دلالت بر قرابت و صمیمیت ام ایمن با پیامبرص می‌کند.

روایت شده که ام ایمن آرد را غربال کرد و برای پیامبر اکرمص قرص نانی پخت. پیامبر اکرم فرمود: این چیست؟ ام ایمن عرض کرد: غذایی است که در سرزمین ما پخته می‌شود، دوست داشتم از آن برای شما قرص نانی بپزم». پیامب ص فرمود: «آن را در آرد برگردان و دوباره خمیر کن»[[66]](#footnote-66).

این قصه دلالت بر محبت خاص وی نسبت به پیامبر اکرمص می‌کند که چگونه بهترین چیز، اعم از غذا و نوشیدنی و لباس را تقدیم پیامبرص می‌کرد. همچنین این داستان دلالت می‌کند که پیامبر از لذت‌های دنیا و پرداختن به دنیا چقدر دور بود و زندگی ساده و پرهیزکارانه و زاهدانه را چقدر دوست داشت. برای همین به ام ایمن امر کرد، آردی را که غربال کرده با آردهای غربال نشده مخلوط کند و قرص نانی بپزد که از آرد خالص نباشد، تا در خوردن قرص نانی با اصحابش متفاوت نباشد. با این عمل خود به ام ایمن و دیگر نسل‌های بعدی و زمامداران و مربیان و اصولاً تمام مسلمانان که خواهان نایل شدن به خشنودی خداوند و خدمت به دین هستند، درس زهد و تقوا داد.

همچنین در مورد زهد حضرت پیامبر اکرم، حضرت عایشه ل می‌گوید:

«مَا شَبِعَ رَسُولُ اللَّهِ تِبَاعًا مِنْ خُبْزِ بُرٍّ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ».

«پیامبر هرگز چند روز پی در پی از نان سیر نشد، تا اینکه در گذشت»[[67]](#footnote-67).

همچنین می‌گوید:

«مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَلَا شَاةً وَلَا بَعِيرًا».

«پیامبر خدا زمانی‌که درگذشت هیچ درهم و دیناری و هیچ گوسفند و شتری از خود به جا نگذاشت»[[68]](#footnote-68).

پس از رسول اکرمص بعید نیست که آرد غربال شده را رد کند و به ام ایمن امر کند که آن را با تفالة آرد (آرد ناخالص و غربال نشده) مخلوط کند و خمیر تــــازة درست کند.

از امتیازات دیگر ام ایمن این است که رسول اکرمص با پسرش اسامه محبت خاصی داشت؛ چون دست اسامه بن زید و حضرت حسن را می‌گرفت می‌فرمود:

«اللهم إنی أحبهما فأحبهما»[[69]](#footnote-69).

«پروردگارا، من آنان را دوست دارم. پس تو نیز آنان را دوست بدار».

آیا این نوعی بزرگداشت او و همسرش زید، نیست؟!.

ام ایمن در هر کاری پیامبر خداص را بر خود ترجیح می‌داد. از هر گزندی در حق او می‌ترسید. در مجالس و رخ‌دادها، بسیار نزد پیامبر اکرم حضور می‌یافت.

طبرانی و ابو نعیم از جهجاه غفاری س روایت کرده‌اند که گفت: به همراه شماری از مردمان قبیله‌ام که می‌خواستند مسلمان شوند، به مدینه آمدم. همه نزد پیامبر حضور یافتند. چون حضرت سلام گفت، سپس افزود: «هر یک دست همنشین خود را بگیرد و او را با خود به خانه‌اش ببرد.» جز من و پیامبر خدا ص کسی دیگر نماند. من آدمی تنومند و قد دراز بودم و کسی جرأت نمی‌کرد مرا با خود ببرد. پیامبر خداص مرا با خود به خانه‌اش برد. بزی برایم دوشید. شیرش را خوردم. دیگی غذا برایم آوردند. همه را خوردم. تا آنکه برایم هفت بز را دوشید و من همه را خوردم. ام ایمن گفت:

«کسی‌که امشب پیامبر خدا را گرسنه گذاشته، خدا گرسنه‌اش کند».

پیامبر خدا ص فرمود: «ام ایمن دست نگه دار. او روزی‌اش را خورد و ما نیز روزی‌مان بر خداست».

چاشت‌گاهان همه با هم جمع شدند و همه همدیگر را خبر دادند که شب چه خـــورده‌اند. من گفتم: «دیشب برایم هفت بز دوشیدند و من همه را خوردم. دیگی غذا هم برایم آوردند که آن را نیز خوردم».

نماز مغرب را همه با پیامبر خدا ص خواندند. پس از نماز حضرت فرمود: «هر کس دست همنشین خود را بگیرد و با خود ببرد».

«جز من و پیامبر خدا کسی در مسجد نماند. من آدمی تنومند و بالا بلند بودم. کسی جرأت نمی‌کرد که مرا با خود ببرد. پیامبر خدا مرا با خود برد. برایم بزی دوشید. خوردم و سیر شدم. ام ایمن گفت:

«ای رسول خدا، این مگر همان نیست؟»

فرمود: «آری».

و افزود: «او امشب با رودة یک مومن غذا می‌خورد و دیشب با روده یک کافر غذا می‌خورد. کافر در هفت روده غذا می‌خورد و مؤمن در یک روده»[[70]](#footnote-70).

پیامبر خداص همواره با ام ایمن صحبت و شوخی می‌کرد. از محمد بن قیس روایت شده که گفت: ام ایمن آمد و گفت: یا رسول الله، مرا سوار کن. رسول اکرمص فرمود: تو را سوار بچه شتری می‌کنم. ام ایمن گفت: بچه شتر نمی‌تواند مرا حمل کند، آن را نمی‌خواهم. پیامبر فرمود: تو را سوار نمی‌کنم مگر بر بچه شتر[[71]](#footnote-71)، حضرتص با ام ایمن شوخی می‌کرد؛ چرا که هر شتری بچه شتر است.

ام ایمنل پس از درگشت پیامبرص

ام ایمن قبل از اسلام و بعد از اسلام و مبعث پیامبرص را شاهد بود. او دید که جاهلان چگونه پیامبرص را مورد طعن و اذیت و آزار قرار دادند. او با چشمان خود دید که چگونه پیامبر اکرم از سوی کفار قریش از مکه رانده شد. از سوی کفار قریش، از مکه به مدینه هجرت کرد. بعد از آنها شاهد حوادث بزرگی بود که در احد، بدر و خندق اتفاق افتادند. در فتح مکه و بازگشت پیامبرص و اصحابش به مکه نیز حضور داشت و شاهد پیروزی‌ها و فتوحات لشکر اسلام، حتی فتح کل جزیرة العرب، بود. می‌دید که گروه‌ها و قبایل چگونه برای اعلام فرمانبرداری و اطاعت، نزد پیامبر خداص می‌آمدند.

خداوند متعال دینش را تکمیل کرد و نعمتش را به اتمام رساند، نصرت و فتح خداوند آمد و وعدة دیدار پیامبرص با خداوند متعال فرا رسید. رسول اکرمص، خشنود و آرام به فرمان خداوند، در میانة اشک‌ها و حسرت‌های مسلمانان، به سوی خداوند شتافت. مسلمانان بعد از درگذشت پیامبر اکرمص سخت دچار پریشانی و غم و اندوه شدند، طوری‌که صبرشان را از دست دادند، گریه می‌کردند و حتی در یک لحظه در اثنای پریشانی و غم و اندوه‌شان، دچار این توهم شدند که خداوند متعال پیامبر برگزیده‌شان را هرگز نمی‌میراند. چنان غم و اندوه و گریـــة آنان زیاد شده بود که در مقابل آن هر مصیبتی را ناچیز می‌دانستند. در این لحظات صدیق اکبر، دوست و جانشین پیامبرص، با همة محبت و صداقتی که نسبت به او داشت و پیوسته اشک می‌ریخت، برخاست و آیات خدا را بر مردم خواند:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡ‍ٔٗاۗ وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤﴾ [آل‌عمران: 44].

«محمد(ص) جز پیامبری نیست و پیش از او پیغمبران بوده و رفته‌اند؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، چرخ می‌زنید و به عقب بر می‌گردید [و با مرگ او اسلام را رها می‌کنید و به کفر و بت پرستی باز گشت می‌کنید]؟! و هر کس به عقب برگردد [ایمان را رها کند و کفر را برگزین] هرگز کوچک‌ترین زیانی به خدا نمی‌رساند، [بلکه به خود ضرر می‌رساند] و خدا به سپاس‌گزاران پاداش خواهد داد».

صحابه وقتی این آیه را شنیدند سخت تعجب کردند. انگار در همان لحظه این آیه از آسمان نازل شده بود. با شنیدن آن به خود آمدند و برخاستند تا سیر در راه خدا را ادامه دهند. با صدیق اکبر بیعت کردند و همراه او برای مبارزه و سرکوب مرتدان و منافقان و پیامبران دروغین رفتند، مردم را به دین خدا باز گرداندند و به سست عنصران معنای اسلام را آموختند.

ام ایمن بود که رسول اکرمص را در کوچکی نگه داشته بود و بعد از مادرش، به مثابه مادر او بود، در کودکی و جوانی مراقبش بود و او را در تمام اوقات همراهی می‌کرد. او در فراق پیامبر گریة سوزناک سر می‌داد. آری، او در سکوت و در خود می‌گریست، گریة مادری مهربان، با ایمان، پیکارگر و صادق که خداوند توسط رسول اکرمص او را از جاهلیت رهانده و به اسلام رهنمون کرده بود.

حماد بن سلمه از ثابت بن انس روایت می‌کند: «زمانی‌که رسول اکرمص در گذشت ام ایمن گریه می‌کرد. به او گفته شد: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: قسم به خداوند، می‌دانستم پیامبر اکرم وفات خواهد کرد، اما گریه می‌کنم که نزول وحی از آسمان قطع شده است»[[72]](#footnote-72).

در روایت دیگری از انس بن مالک آمده است که گفت: «ابوبکر صدیق بعد از وفات پیامبر اکرمص به حضرت عمر گفت: نزد ام ایمن برویم و او را زیارت کنیم، چنانچه پیامبر اکرمص به زیارتش می‌رفت. زمانی‌که نزد او رفتند، گریست. به او گفتند: چرا گریه می‌کنی؟ آنچه نزد خداوند است برای پیامبرش بهتر است. ام ایمن گفت: بدان سبب گریه نمی‌کنم که نمی‌دانم آنچه نزد خداوند است، برای پیامبر بهتر است، بلکه گریه می‌کنم که نزول وحی از آسمان قطع شده است. بدین گونه آنها را به گریه آورد و آنان همراه ام ایمن شروع به گریه کردند»[[73]](#footnote-73).

در روایت دیگری آمده است که ام ایمن گفت: «گریه می‌کنم؛ زیرا وحی آسمانی‌که هر روز و شب تر و تازه، آیة جدیدی به زمین می‌آورد، اکنون قطع شده است». از این گفتة ام ایمن مردم سخت به شگفت آمدند[[74]](#footnote-74).

این گزارش عمیقاً بر شخصیت ام ایمن دلالت دارد وعمق فهمش از اسلام و شناخت او نسبت به مقام پیامبرص را می‌رساند و اینکه معنای دریافت وحی چیست و حمل رسالت به چه معناست.

بی گمان ام ایمن به مطلب بزرگی در مقابل آن دو صحابی بزرگ پیامبر، حضرت ابوبکر و عمر فاروقب و اصحاب دیگر اشاره کرد که دیگران از آن غافل بودند، تا جایی‌که هر بار به یادش می‌آمد که پیامبر خداص در گذشته است، می‌گریست. ام ایمن فقط برای شخص نبی اکرم گریه نمی‌کرد؛ با آنکه می‌دانیم منزلت و ویژگی‌های او را هیچ کسی از فرزندان آدم نداشت؛ چرا که او از میان مردم انتخاب شده بود تا مسئولیت رسالت را حمل کند. او کسی بود که خداوند متعال در موردش فرموده است:

قال تعالی: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ [القلم: 4]. «به درستی که تو دارای خوی سترگ [یعنی صفات و افعال پسندیده] هستی».

قال تعالی: ﴿وَلَسَوۡفَ يُعۡطِيكَ رَبُّكَ فَتَرۡضَىٰٓ ٥﴾ [الضحی: 5].

«پروردگارت به تو [بهروزی و پیروزی ونعمت و قدرت] عطا خواهد کرد و تو خشنود خواهی شد».

قال تعالی: ﴿إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ ١٩ ذِي قُوَّةٍ عِندَ ذِي ٱلۡعَرۡشِ مَكِينٖ ٢٠ مُّطَاعٖ ثَمَّ أَمِينٖ ٢١﴾ [التکویر: 19-21]. «این قرآن، کلام [خدا و توسط] فرستادة بزرگواری [جبرییل نام برای محمد پیغمبر اسلام روانه شده] است. او [در ادای مأموریت خود توانا و نیرومند] است و نزد خداوند صاحب عرش دارای منزلت والایی است. او در آنجا [که ملکوت اعلی و عالم فرشتگان است] فرمانروا، و [در کار ابلاغ وحی و پیام الهی] امین و درستکار است».

بلکه ام ایمن برای امری گریه می‌کرد که با درگذشت پیامبر از بین رفت و قطع شد؛ چرا که پیامبر اکرمص رابط میان زمین و آسمان بود. وحی بر پیامبر اکرمص نازل می‌شد و او نیز آن را برای هدایت و ارشاد صحابه بیان می‌کرد. برای آنان خطرهای راه را روشن می‌کرد، از چشم آنان پردة غفلت را دور می‌کرد و از قلوب آنان غم و اندوه را می‌زدود. آیات به مثابه رحمت و هدایت نازل می‌شد و طریقة زندگی را برایشان ترسیم و راه انسانیت را تعیین می‌کرد، وقایع را بیان و تصور‌ها و اندیشه‌ها را اصلاح می‌کرد و آنچه را در نهان بود عریان می‌کرد. پس چه کسی قادر است پس از درگذشت پیامبر، در جایگاه او قرار گیرد؟

بی‌شک با در گذشت پیامبر اکرمص وحی قطع شد و نزول آیات توقف یافت. از آن پس دیگر جبرییل هر شب و روز، خبری نو و تازه از آسمان نمی‌آورد و از روی تمام زمین آن رحمت‌هایی که با وحی فرود می‌آمدند و آیاتی‌که مسیر انسان مومن را به شکل واضح و روشن ترسیم می‌کردند، غایب شدند. جبرییل امین دستور خداوند را به زمین می‌آورد و زمین را متبرک می‌کرد. آیات خداوند را می‌آورد و دل‌ها آرام می‌شدند و جان‌ها احساس خوشبختی می‌کردند. ولی امروز این‌ها همه قطع شده‌اند؛ زیرا پیامبر اکرمص نزد پروردگارش رفت و سرزمین آدمی زادگان را ترک کرد. در گذشت پیامبر فاجعــة بزرگی بود؛ آری، فاجعة قطع شدن وحی و خاموش شدن آیات از نزول، نهان شدن پیامبر از مقابل دیدگان اصحاب و باز آمدن جبرییل از ارتباط خود با زمین. برای همین بود که ام ایمن به خاطر بصیرت زیادش و فهم عمیقش نسبت به رسالت، گریه می‌کرد و آن دو صحابی بزرگ پیامبر، حضرت ابی بکر صدیق و حضرت عمر گریه می‌کردند.

مسلمانان هر زمانی احساس می‌کنند که خداوند همراه آنان است، زمانی‌که فراموش کنند، از آسمان متذکر می‌شوند، هرگاه شیطان آنان را بلغزاند، آیات خدا دوباره آنان را به راه می‌آورد و هرگاه در درون‌شان ضعف یا فسادی پیش آید، خداوند آنچه را در درون دارند بر ملا می‌کند، ناهنجاری درونی‌شان را درمان می‌کند و دوباره آنان را به راه راست می‌آورد. پس امروز وحی آسمانی کجاست؟ امروز قاصد آسمان، جبرییل امین کجاست؟ امروز کسی‌که وحی را از آسمان دریافت می‌کرد کجاست؟ ام ایمن گریه کرد و آن دو را به گریه واداشت.

ایمان هنگامی‌که در دل‌ها و خرد‌ها، آگاهی و بصیرت و فهم به بار می‌آورد، چه بزرگ و باشکوه است! تا جایی‌که انسان معمولی را به افق‌های بلند فهم، صداقت، پایداری و بردباری بالا می‌برد.

چقدر این زن با شأن و منزلت بود که با ایمانش به مقام بالایی رسید و اصحاب پیامبر را به آنچه به عقل‌شان نمی‌رسید، پند و نصیحت می‌کرد و چقدر ایمان این کنیز مومن، بزرگ است؛ کنیزی که خرید و فروش می‌شد، اسلام او را به درجــة رساند که یک صحابی مکرم و مادر مهربان شد و مثل پیامبر، ابوبکر صدیق و عمر فاروق به دیدارش می‌رفتند.

ام ایمن تا خلافت حضرت عثمان در قید حیات بود و در اثنای خلافت حضرت عثمان چشم از جهان فرو بست. ابن حزم یاد آور شده که ام ایمن از جمله کسانی است که از ایشان پنج حدیث روایت شده و از اهل فتوا بوده است.

آری، این مختصری بود از زندگی این صحابی بزرگوار؛ کسی‌که به سبب اسلام به مقام بالایی رسید. او نخست کنیزی اسیر شده بود که خرید و فروش می‌شد و هیچ شأن و منزلتی نداشت. ولی زمانی‌که به خانة حضرت محمدص آمد، پیامبر اکرمص از را اکرام و تجلیل کرد و مهربانی و محبت کرد و محبت و بزرگ‌داشتی که برازنده‌اش بود، نثار او کرد. او را مادر صدا می‌زد و با وی شوخی و محبت دوستانه می‌کرد.

این مقام و منزلت در اثر تربیت نبوی بود، تربیتی‌که مکارم اخلاقی را بالا می‌برد، ارزش انسان را حفظ می‌کند و ویژگی‌های بشری را به بالاترین مقام می‌رساند.

ام ایمن کنیزی بود که به بردگی کشیده شده بود و اینک دایه و پرورش دهندة پیامبرص شده بود. محبت و عطوفت و بزرگ‌داشت پیامبرص شامل حال او شد.

مقام زنان بزرگوار صحابه را زمانی کسب کرد که با زید، محبوب پیامبرص، ازدواج کرد و از او اسامه، محبوب پیامبر، متولد شد. اسامه در خانة پیامبر تربیت شد و با حضرت حسن بازی می‌کرد و رسول اکرمص او را بسیار دوست می‌داشت.

بی‌شک ایمان باعث شد که ام ایمنل چشم‌هایش را باز کند ودر تمام حیاتش ایستادگی کند. بی‌گمان اسلام بود که مقام یک فرد عادی و یک زن را چنان بالا برد که هیچ کس غیر از او نتوانست این مقام را کسب کند.

چه خوب است این دین را کاملاً و چنان بفهمیم که از آلودگی‌ها و امور باطل و شکست و واکنش‌ها‌ی هیجانی به دور باشد. بی‌گمان اسلام برای ما راه نجات را مشخص کرده است و در غیر اسلام هیچ راه نجاتی وجود ندارد.

امیدوارم این رساله صورت واقعی این زن بزرگوار را از میان احادیث و وقایع تاریخی بیان کرده باشد و زندگی پویایی برای ما ایجاد کند و یک زندگی‌نامه خشک و بی‌روح نباشد، بلکه صورت واقعی زندگی یک زن مومن باشد. در پایان امید دارم این رساله صورت واقعی ام ایمن را از روزنة حرکت تمام جامعة اسلام بیان کند.

(والحمد لله رب العالـمین)

پایان ترجمه: چهارشنبه 19/5/1382

مصادف با 13 رجب 1424

منابع

1- الـمقدسی، ابن قدامة، الاستبصار في نسب الصحابة من الأنصار، تحقیق علی نویهض، دار الفکر.

2- العسقلانی، ابن حجر، الإصابة في تمییز الصحابة، تحقیق علی محمد البجاوی، 1383ﻫ.ق. /1970م .دار نهضة مصر للطبع والنشر، قاهره.

3- کحالة، عمر رضا، أعلام النساء، چاپ سوم، 1397ﻫ.ق. /1977م.، مؤسسة الرسالة، بیروت.

4- الدمشقی، الحافظ ابن کثیر، البدایة والنهایة، چاپ دوم، 1972م.، مکتبة الـمعارف، بیروت.

5- العامری، عماد الدین یحیی بن ابی‌بکر، بهجة الـمحافل وبغیة الأماثل، دار صادر، بیروت.

6- الـمنذری، ابو محمد زکی الدین عبد العظیم بن عبد القوی، الترغیب والترهیب، تحقیق محمد محی الدین عبد الحمید، چاپ نخست، 1379ﻫ .ق./ 1960م، الـمکتبة التجاریة الکبری، قاهرة.

7- ابن حزم، جوامع السیرة، تحقیق احسان عباس و دیگران، دار نشر الکتب الإسلامیة، لاهور.

8- القرطبی، ابوعبدالله محمد بن احمد الأنصاری، الجامع لأحکام القرآن، کتاب الشعب، قاهرة.

9- الأصبهانی، الحافظ أبو نعیم، حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء، دار الکتاب العربی، بیروت.

10- الکاندهلوی، محمد یوسف، حیاة الصحابة، چاپ دوم، 1403ﻫ ق./ 1983م.، دار القلم، دمشق.

11- البیهقی، ابو بکر احمد بن حسین، دلائل النبوة، تحقیق عبد الـمعطی قلعجی، چاپ نخست، 1405ﻫ.ق./ 1985م.، دار الکتب العلمیة، بیروت.

12- مبارکپوری، صفی الرحمن، الرحیق الـمختوم، چاپ نخست، 1400ﻫ .ق./ 1980م.، رابطة العالم الاسلامی، مکة.

13- الجوزیة، ابن قیم، زاد الـمعاد فی هدی خیر العباد، تحقیق شعیب الأرناؤوط وعبدالقادر الأرناؤط، چاپ نخست، 1399ﻫ ق./ 1979م.، مؤسسة الرسالة، لبنان، بیروت.

14- القزوینی، ابو عبدالله محمد بن یزید، سنن ابن ماجة، تحقیق محمد مصطفی الأعظمی، چاپ دوم، 1404ﻫ ق./1984م.، ریاض.

15- الذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان، سیر أعلام النبلاء، تحقیق شعیب الأناؤوط، چاپ نخست، 1401ﻫ .ق./ 1981م.، مؤسسة الرسالة، بیروت.

16- ابن هشام، ابو محمد عبد الـملك، السیرة النبویة، رئاسة إدارات البحوث العلمیة والإفتاء والدعوة والإرشاد، ریاض.

17- الحلبی، علی بن برهان الدین، السیرة الحلبیة، الـمکتبة الإسلامیة، بیروت.

18- الیحصبی الأندلسی، قاضی عیاض، الشفا بتعریف حقوق الـمصطفی، تحقیق محمد امین قرة علی، اسامه رفاعی و دیگران، مکتبة الفارابی، دمشق.

19- البخاری، ابو عبدالله محمد بن إسماعیل بن إبراهیم بن بردزبه، الجامع الصحیح، الـمکتبة الإسلامیة، استامبول.

20- القشیری النیسابوری، ابو الحسین مسلم بن حجاج، الجامع الصحیح، دار احیاء التراث العربی، قاهرة.

21- ابن سعد، الطبقات الکبری، دار صادر، بیروت.

22- ابن إسماعیل، محمد بن أحمد، عودة الحجاب، چاپ چهارم، دار الطیبة، ریاض.

23- العسقلانی، الحافظ أحمد بن علی بن حجر، فتح الباری، الـمکتبة السلفیة.

24- قطب، سید، فی ظلال القرآن، چاپ دوم، 1395ﻫ.ق./ 1975م.، دار الشروق، بیروت.

25- الفیروز آبادی، مجد الدین محمد بن یعقوب، القاموس الـمحیط، چاپ نخست، 1406ﻫ.ق./ 1986م.، مؤسسة الرسالة، بیروت.

26- ابن کثیر، ابو الحسن علی بن ابی الکرم محمد بن محمد الشیبانی، الکامل في التاریخ، دار الکتاب العربی، بیروت.

27- هندی برهان پوری، علاء علی الـمتقی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، چاپ پنجم، 1405ﻫ.ق./1985م، مؤسسة الرسالة، بیروت.

28- فرج، السید أحمد، الـمؤامرة علی المرأة الـمسلمة، چاپ دوم، 1407ﻫ.ق. /1986م.، دارالوفاء للطباعة والنشر والتوزیع، الـمنصورة.

29- الهیثمی، الحافظ نور الدین علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، چاپ دوم، 1967م، دارالکتاب العربی، بیروت.

30- ابن قتیبة، ابو محمد عبدالله بن مسلم، الـمعارف، تحقیق ثروت عکاشة، چاپ دوم، دار الـمعارف بمصر.

31- الحموی، ابو عبدالله یاقوت بن عبد الله، معجم البلدان، دار صادر، بیروت.

32- الإصبهانی، ابو نعیم، معرفة الصحابة، چاپ نخست، 1408ﻫ .ق./ 1988م.، مکتبة الدار، الـمدینة، مکتبة الحرمة، الریاض.

33- بن واقد، محمد بن عمر، المغازی، تحقیق مارسدن جونز، عالم الکتب، بیروت.

34- بریغش، محمد حسن، نسیبة بنت کعب الـمازنیة (ام عمارة)، چاپ سوم، 1404ﻫ.ق./1984م.، مکتبة المنار، الزرقاء الأردن.

35- قطب، محمد، واقعنا المعاصر، چاپ نخست، 1407ﻫ.ق. /1986م.، مؤسسة الـمدینة للصحافة، جده.

1. - اين حدیث با اين لفظ از رسول الله ثابت نشده است، بلکه آنچه در اینمورد از رسول الله ثابت و صحیح است این روایت است:

   معاويه بن جاهمه نزد پیامبر خدا آمد و گفت: یا رسول الله! می‌خواهم به جهاد بروم، و براى مشورت نزد شما آمدم؟ رسول خدا فرمودند: آیا مادر داری (یعنی مادرت زنده است)؟ گفت: بله. فرمودند: «فَالْزَمْهَا، فَإِنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ رِجْلَيْهَا». «درخدمت مادرت باش که بهشت زیر پاهای اوست». [سنن نسائي حدیث (3104) با لفظ مذکور، مسند أحمد 3/429، المعجم الكبير، طبرانی   
   (2/ 2202)، شعب الإیمان بیهقی. حاکم آن را صحیح گفته و ذهبی با وی موافقت نموده‌، و منذری او را تایید کرده‌است. و آلبانی می‌گوید: این حدیث صحیح و حسن است. نگا: سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة، ناصرالدین آلبانی، ج2، ص59. و پاورقی حقوق النساء في الإسلام نوشته‌ی شیخ محمد رشید رضا، ص195]. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-1)
2. - رک: قطب محمد، واقعنا المعاصر، بخش «قضیة تحرير الـمرأة» ص 250؛ فرج، السید احمد، الـمؤامرة علی الـمرأة الـمسلمة تاریخ و وثائق؛ بن اسماعیل، محمد بن احمد، عودة الحجاب؛ سباعی، مصطفی، الـمرأة بین الفقه والقانون. [↑](#footnote-ref-2)
3. - الإصابة، جاپ دار نهضه مصر، تحقیق علی محمد البجاوی، ج 8، ص 169. [↑](#footnote-ref-3)
4. - همان منبع. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سیر أعلام النبلاء، موسسة الرسالة، تحقیق شیخ شعیب أرناؤوط و دیگران، ج 2، ص223؛ الإصابة، ج 8، ص 169. [↑](#footnote-ref-5)
6. -الإصابة؛ دلائل النبوة، تحقیق عبدالمعطی قلعجی، ج1، ص 150، ج4، ص 288. [↑](#footnote-ref-6)
7. - در کتاب جوامع السیرة اثر ابن حزم، چاپ پاکستان، لاهور، نشر الکتب الإسلامیة، تحقیق احسان عباس، ناصرالدین الأسد و احمد شاکر، ص27 آمده که ام ایمن قابلة وی بوده است. [↑](#footnote-ref-7)
8. - سیر أعلام النبلاء؛ الطبقات الکبری، ج8، ص223. [↑](#footnote-ref-8)
9. - همان منبع. [↑](#footnote-ref-9)
10. - الإصابة، ج 10، ص 170؛ الإستبصار فی نسب الصحابة من الأنصار، ص 187؛ البدایة والنهایة، ج6، ص 334. در برخی از کتاب‌ها نامش تفاوت دارد. در برخی چنین آمده: عبید بن عمرو بن ابی الحرباء، بن قیس بن مالک. رک: ابونعیم، معرفة الصحابة؛ سیر أعلام النبلاء، ج2، ص223. [↑](#footnote-ref-10)
11. - الإصابة، ج1، ص 171. [↑](#footnote-ref-11)
12. - الإصابة، ج8، ص170. در مورد ایمن آمده که وی در خیبر کشته شده، ولی در الطبقات الکبری، ج 8، ص223 آمده که وی در حنین کشته شده است. [↑](#footnote-ref-12)
13. - رک: ابو نعیم، معرفة الصحابة، ج 2، ص372. [↑](#footnote-ref-13)
14. - همان منبع. [↑](#footnote-ref-14)
15. - ص 164. [↑](#footnote-ref-15)
16. - رک: معرف، ص 164؛ سیرة ابن هشام، ج4، ص 101. [↑](#footnote-ref-16)
17. - رك: قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج 6، ص 5275، الإصابة، ج 2، ص 598. [↑](#footnote-ref-17)
18. - دو حدیث پیشین در صحیح بخاری، باب فضائل أصحاب النبي، کتاب المناقب؛ مسلم، کتاب فضائل الصحابة؛ باب فضائل زید بن حارثة وأسامة بن زید، ذکرشده اند. [↑](#footnote-ref-18)
19. - ابن سعد، ج8، ص224، رجال سند ثقه اند، با وجود این منقطع است. [↑](#footnote-ref-19)
20. - سیر أعلام النبلاء ج1، ص220. [↑](#footnote-ref-20)
21. - منبع پیشین، ج1، ص228. [↑](#footnote-ref-21)
22. - منبع پیشین. حدیث فوق را نسایی، امام احمد، ابن سعد در الطبقات و ابوبکر بن ابی شیبه نیز ذکر کرده اند. سند حدیث «حسن» است. [↑](#footnote-ref-22)
23. - صحیح بخاری ومسند أحمد. [↑](#footnote-ref-23)
24. - زاد المعاد، ج 3، ص 782. [↑](#footnote-ref-24)
25. - سیر اعلام النبلاء، ج 1، ص229. حدیث را ابن سعد روایت کرده است. رجال آن ثقه اند، اما مرسل است. [↑](#footnote-ref-25)
26. - منبع پیشین. گفته که رجال آن ثقه‌اند و روایت منقطع است. [↑](#footnote-ref-26)
27. - همان. گفته است سند آن حسن است. در روایتی دیگر پیامبر ص به زید فرموده: «ای زید، تو مولای منی. از آن منی و به عهدة منی و دوست داشتنی‌ترین مردم نزد منی». روایت امام احمد. [↑](#footnote-ref-27)
28. - برخی هیجده سال ذکر کرده اند. رک: الإصابة، ج 1، ص49. [↑](#footnote-ref-28)
29. - صحیح بخاری. مناقب اسامه بن زید. [↑](#footnote-ref-29)
30. - منبع پیشین. [↑](#footnote-ref-30)
31. - منبع پیشین. [↑](#footnote-ref-31)
32. - رک: ابن عساکر و حیاة الصحابة، ج 1، ص423. [↑](#footnote-ref-32)
33. - رک: فتح الباری، ج 8، ص107؛ کنز العمال، ج 5، ص312؛ حیاة الصحابة، ج1، ص426. [↑](#footnote-ref-33)
34. - الإصابة، ج1، ص49. از میان اصحاب، ابوهریره و ابن عباس و از میان بزرگان تابعین، ابو عثمان نهدی، ابووائل و دیگران از اسامه حدیث روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-34)
35. - «گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پرهیز کارترین شماست». [↑](#footnote-ref-35)
36. - برخی از منابع یاد آور شده‌اند که ام ایمن به حبشه نیز هجرت کرده است. ذهبی در باره وی گفته است: «وی از زنان پیشکسوت مهاجر بود». سیر أعلام النبلاء، ج 2، ص 224. ابن کثیر گفته است: «وی به حبشه و مدینه هجرت کرد. از زنان نیک سیرت بود. پیامبر ص برای دیدار او به خانه اش می‌رفت». البدایة والنهایة، ج 6، ص324. [↑](#footnote-ref-36)
37. - روایت احمد، ترمذی نسائی و ابن ماجه. ترمذی گفته است: حدیث حسن صحیح است. [↑](#footnote-ref-37)
38. - الإصابة، ج8، ص228؛ الطبقات، ج8، ص311. [↑](#footnote-ref-38)
39. - الإصابة، ج8، ص229. [↑](#footnote-ref-39)
40. - المغازی، ج1، ص202. [↑](#footnote-ref-40)
41. - المغازی، ج1، صص202-203؛ سیرة ابن هشام، ج3، صص5-6. [↑](#footnote-ref-41)
42. - المغازی، ج1، ص225. [↑](#footnote-ref-42)
43. - خداوند شصت و یک آیه در سورة آل عمران فرو فرستاد؛ طی آنها رخدادهای نبرد را توصیف می‌کند، مسلمانان را نکوهش می‌کند و نمادها و پیامدهای نبرد را بر زمین و بر دل‌ها بیان می‌دارد. رک: از آیات 21 تا 80 سورة آل عمران. شرحی را که از این نبرد در تفسیر فی ظلال القرآن استاد سیدقطب/ آمده، نیز مطالعه کنید. [↑](#footnote-ref-43)
44. - دلائل النبوة، ج 3، ص 310؛ المغازی، ج 1، صص278-277. [↑](#footnote-ref-44)
45. - رک: نگارنده: نسیبة بنت کعب؛ المغازی، ج 1، ص 272. [↑](#footnote-ref-45)
46. - رک: مبارکپوری، صفی الرحمن، الرحیق المختوم، ص 301، صحیح البخاری، ج1، ص403،ج2، ص581. [↑](#footnote-ref-46)
47. - منبع پیشین. و بخاری، ج 1، ص 403. [↑](#footnote-ref-47)
48. - السیرة الحلبیة، ج 2، ص 227؛ المغازی، ج 1، ص 288. نویسندة السیرة الحلبیة گفته است: «چه بسا گفته شود میان آنکه ام ایمن در لشکر بوده و اینکه در مدینه بوده، تناقص وجود ندارد، چون ممکن است آن زمان از میان لشکر به مدینه بــاز گشته باشد.» همان، ص 227. [↑](#footnote-ref-48)
49. - اعلام النساء، ج 1، ص127. [↑](#footnote-ref-49)
50. - رک: ابن سعد، طبقات، ج8، ص 226. اشتباه ام ایمن آن بوده که به جای « ثبت / پایدار گرداند» گفته است: «سبت: شل و سست گرداند». [↑](#footnote-ref-50)
51. - السیرة الحلبیة، ج 3، ص 112. [↑](#footnote-ref-51)
52. - المغازی، ج2، صص 687-686. [↑](#footnote-ref-52)
53. - نام درة میان غطفان و خیبر. پیامبر ص آنجا فرود آمد تا از کمک رسانی به یهود جلوگیری کند. زنان و مجروحان را آنجا می‌گذاشت و از آنجا برای جنگ با یهود می‌رفت و سپس به آنجا باز می‌گشت. رک: معجم البلدان، ج3، ص29. [↑](#footnote-ref-53)
54. - اسم زمین خیبر بوده است. گفته می‌شود قلعة در آنجا به نام نطاة بوده است. برخی گفته‌اند اسم چشمة است که نزدیک خیبر بود. معجم البلدان، ج5، ص 291. [↑](#footnote-ref-54)
55. - المغازی، ج 2، ص687. [↑](#footnote-ref-55)
56. - المغازی، ج 2، ص 687. [↑](#footnote-ref-56)
57. - سیر أعلام النبلاء، ج 2، ص/234؛ابن سعد، ج8، ص224؛ الإصابة ج8، ص170. محقق سیر اعلام النبلاء گفته: رجال سند آن ثقه اند، اما روایت منقطع است، دلائل النبوة؛ ج 6، ص825. [↑](#footnote-ref-57)
58. - الإصابة، ج7، ص170؛ الطبقات، ج8، ص223؛ سیر أعلام النبلاء، ج2، ص224. [↑](#footnote-ref-58)
59. - منبع پیشین. [↑](#footnote-ref-59)
60. - الإصابة فی تمییز الصحابة، ج 8، ص171؛ الطبقات الکبری، ج8، ص 224؛ سیر أعلام النبلاء، ج 2، ص4. محقق این کتاب گفته است: رجال سند حدیث فوق همه ثقه‌اند، اما سند آن منقطع است. [↑](#footnote-ref-60)
61. - بهجة الـمحافل، ج2، ص153؛ البدایة والنهایة، ج6، ص334؛ الشفا بتعریف حقوق الـمصطفی، ج 2، ص114. [↑](#footnote-ref-61)
62. - الإصابة، ج8، ص172. [↑](#footnote-ref-62)
63. - سیر اعلام النبلاء، ج2، ص225؛ الطبقات، ج8، ص224. ام ایمن لکنت زبان داشت و هنگامی‌که می‌خواست سلام علیکم بگوید، لا علیکم می‌گفت. پیامبر خدص به او اجازه داد که فقط لفظ سلام را تکرار کند وعلیکم را نگوید. [↑](#footnote-ref-63)
64. - روایت مسلم، ج7، ص177؛ دلائل النبوة، ج 4، صص288-281. [↑](#footnote-ref-64)
65. - روایت مسلم، شماره 1771؛ بخاری، ج7، ص316در مغازی؛ سیر اعلام النبلاء، ج2، ص229؛ الطبقات، ج8، ص225؛ الإصابة، ج8، ص171. [↑](#footnote-ref-65)
66. - روایت ابن ماجه، ابواب الأطعمة، ص46؛ الترغیب والترهیب، ج6، ص30؛ ابن ابی الدنیا، کتاب الجوع. [↑](#footnote-ref-66)
67. - روایت مسلم و بخاری. رک: الشفا بتعریف حقوق الـمصطفی، ج1، ص278. [↑](#footnote-ref-67)
68. - روایت مسلم. [↑](#footnote-ref-68)
69. - روایت بخاری. [↑](#footnote-ref-69)
70. - حیاة الصحابة، ج3، ص198-197. نویسنده دربارة روایت گفته: این حدیث در کنز العمال، ج 1، ص93؛ ابن ابی شیبة؛ الإصابة، ج 1، ص253؛ البزاز، ابو یعلی؛ مجمع الزوائد، ج5، ص31 آمده است. صاحب مجمع الزوائد گفته است: در سند آن موسی بن عبیده ربذی وجود دارد که در روایت ضعیف است. [↑](#footnote-ref-70)
71. - سیر اعلام النبلاء، ج2، ص225. محقق کتاب گفته: سند آن ضعیف است، چون راویش ابو معشر، ضعیف است. همچنین در طبقات ابن سعد، ج 8، ص224 نیز روایت شده است. در ادامة روایت آمده: حضرت شوخی می‌کرد و جز سخن حق نمی‌گفت. می‌دانیم که هر شتری در اصل بچه شتر است؛ چون از شتری دیگر زاده شده است. [↑](#footnote-ref-71)
72. - سیر أعلام النبلاء، ج2، ص226؛ ابن ماجه، الجنائز، شماره 1635؛ ابن سعد، ج8، ص226؛ ابو نعیم، حلیة الأولیاء، ج 2، ص68. [↑](#footnote-ref-72)
73. - صحیح مسلم، شماره 2456، کتاب فضائل الصحابة. [↑](#footnote-ref-73)
74. - کنز العمال، ج4، ص60-48؛ البدایة والنهایة، ج5، ص274؛ دلائل النبوة، ج7، ص266. [↑](#footnote-ref-74)